



خوارج عصر و نابود کردن بآورهای آنان برطبق شرع

نویسنده:
کومه لی رزگار بو

مترجم:
اوربان موحد الكردی



خوارج عصر و نابود کردن باورهای آنان بر طبق شرع

نویسنده:

کومه لی رزگار بو

مترجم:

اوربان موحد الکردی

عنوان کتاب: خوارج عصر و نابود کردن باورهای آنان برطبق شرع

عنوان اصلی:-

تألیف: کومه‌لی رزگار بو

مترجم: اوربان موحد الکردی

صفحه آرایشی و ویرایش: اوربان موحد الکردی

موضوع: رد باورهای خوارج عصر و پاسخ به شبهات آنان جهت دفاع از دولت خلافت اسلامی به رهبری امیرالمومنین ابوبکر البغدادی حفظه الله، برای دانستن اینکه دولت اسلامی از خوارج و منهجشان بری است و آنان نیز از ما بری باشند....

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: ۲۰ بهمن ماه ۱۳۹۵ هجری شمسی - ۸ جمادی الأولى ۱۴۳۸ هجری قمری

ناشر: سایت پاسخ به شبهات عقیدتی اهل سنت

لینک های مفید:

www.urbanmovahed.blogspot.com

www.islamnote.tk

www.islamsj.blogspot.com

«فهرست مطالب»

مقدمه مولف.....	۴
مقدمه مترجم.....	۸
بخش اول: حکم دادن بر سر مردم بر اساس ظاهر است و پنهان و باطن مردم را الله می‌داند	
بر طبق اجماع علما.....	۱۰
-دلائل از قرآن.....	۱۰
-دلائل از سنت مطهر پیامبر.....	۱۲
-دلائل از اجماع علما درباره حکم دادن بر اساس ظاهر تا زمانی که کفر و یا شرك يا نواقضی در شخص دیده می‌شود.....	۱۶
-دلائل از سخنان و فتوای سلف امت.....	۱۸
بخش دوم: بحثی درباره‌ی ناقض سوم از نواقض اسلام ﴿هرکسی که کافران و مشرکان را کافر نداند یا راه و روش آنان را صحیح بداند او نیز کافر است﴾.....	۲۳
-بحثی درباره‌ی اینکه آیا اگر مردم در دارالکفر باشد کافر می‌شوند؟.....	۲۷
-دلیل علماء درباره‌ی ﴿تبعیه و استصحاب﴾ که يك معنا دارند، چیست؟.....	۳۱
-دلائل در مورد صحابه و سلف در مورد اینکه در مورد اشخاص و فرقه‌هایی اختلاف داشته‌اند و ولی صحابه یکدیگر را به خاطر این مسئله تکفیر نکرده‌اند.....	۳۲
-اختلاف بسیار در بین علماء سلف درباره‌ی کفر ﴿خوارج-قدریه-جبریه﴾.....	۳۵
-بر سر کفر و کافر بودن حجاج بن یوسف اختلاف بوده است.....	۳۹
بخش سوم: پاسخ به شبهات.....	۴۰
-شبهه اول.....	۴۰
-شبهه دوم.....	۴۱
-شبهه سوم.....	۴۴
-شبهه چهارم.....	۴۷
-شبهه پنجم.....	۵۳
-شبهه ششم.....	۵۴
-شبهه هفتم.....	۵۷
-شبهه هشتم.....	۵۹
-شبهه نهم.....	۶۱
چند نصیحت و یادآوری مسائلی مهم.....	۶۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبينا محمد و على آله و أصحابه أجمعين و التابعين و من تبعهم بإحسان إلى يوم الدين
أما بعد؛

پیامبر ﷺ می فرماید: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ». ترجمه: کسیکه در این امر دین ما چیزی را بیاورد که از آن نیست مردود است.

بعضی اشخاص اینگونه می پندارند که بدعت هر آن چیزی است که صوفی ها انجام می دهند. خیر بلکه مسئله بسیار بزرگ تر است، زیرا صوفیان در تفریط دچار بدعت شدند و اما امروز اشخاصی در تندروی و افراط دچار بدعت شده اند.

الله می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ [المائدة_۷۷].

ترجمه: بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط مپوئید و از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده اند و بسیاری را گمراه کرده اند و از راه راست منحرف گشته اند، پیروی ننمائید.

به همین خاطر انسان باید هشیار باشد و از دین راستین منحرف نگردد، همانطور که الله خطاب به اهل کتاب و ما را مناصحه می فرماید که مرزهای این آئین را عبور ننمائیم و از حد خود پا فراتر نگذاریم.

چند کتابی بخوانیم و اینگونه تصور کنیم که ما همه چیز می دانیم و تکبری واهی بر ما غالب گردد. پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ» قالها ثلاثا، [رواه مسلم].

ترجمه: هلاک شدند منتطعون (کسانی که بی مورد سختگیری کرده و در گفتار و کردارشان غلو می نمایند).

عبدالله بن مسعود فرموده است: ستجدون أقواماً يزعمون أنهم يدعون إلى كتاب الله وقد نبذوه وراء ظهورهم عليكم بالعلم وإياكم والتبدع والتنطع والتعمق وعليكم بالعتيق [البدع والنهي عنها]. [۳۲/۱]

ترجمه: اقوامی را خواهید یافت که گمان می کنند که قطعاً آنان به سوی کتاب الله فرا می خوانند و اما در واقع آنان بر آن پشت کرده اند، بر شماست یادگیری به علم، و بر شماست از بدعت گزاری و تندروی (غلو) و تعمق آگاه باشید و به قدیم بازگردید (سلف).

«كان حسن يقول لا تجالسوا أهل الأهوا ولا تجادلوهم و لا تمسعوا منهم» [اخرجه اللالكائي]. [۱۴۷/۱]

ترجمه: حسن بصری می گفت با اهل هوا و هوس نشینید و با آنان مجادله نکنید و از آنان چیزی نشنوید.

«و روي الدارمي عن عمر بن عبدالعزيز قال: إذا رايتم قوماً يتناجون في دينهم بشيء دون العامة فاعلم أنهم على تأسيس الضلال» [اخرجه اللالكائي].

ترجمه: دارمی از عمر بن عبدالعزیز روایت نموده است که فرموده اند: هنگامی که قومی را دیدی که در دینشان سخن می گویند بصورت جدای از مردم پس بدان که آنان بر گمراهی تأسیس شده اند.

به راستی که این سخن حقیقت است.

«كان الشافعي رحمه الله ينهى عن النهج الشديد عن الكلام في الأهوا و يقول إذا خالف صاحبه قال، كفر و العلم نفيه ظانما يقول أخطأت» [اخرجه اللالكائي]. [۱۴۷/۱]

ترجمه: امام شافعی رحمه الله به شیوه شدیدی از سخن گفتن بر اساس هوا و هوس نهی می نمود و می گفت هنگامی که با همراهش مخالفت می کند به او می گوید کافر شده ای و اگر علم می داشت باید می گفت خطا کرده ای.

بسیار صحیح فرموده‌اند و ما با چشمان خود اینگونه افراد را می‌بینیم.

امام ابن قیم رحمته در نونیه می‌فرماید:

إنا أبينا أن ندین بما به ... دانوا من الآراء والبهتان
 إنا عزلناها ولم نعبأ بها ... یکفی الرسول ومحکم الفرقان
 من لم یکن یکفیه ذان فلا کفا ... ه الله شر حوادث الأزمان
 من لم یک یشفیه ذان فلا شفا ... ه الله فی قلب ولا أبدان
 من لم یغنیه ذان رماه رب ... العرش بالإعدام والحرمان
 من لم یکن یهدیه ذان فلا هدا ... ه الله سبل الحق والإیمان
 إن الکلام مع الکبار ولیس مع ... تلك الأراذل سفلة الحیوان
 أوساخ هذا الخلق بل أثنائه ... جیف الوجود وأخبث الإنسان
 الطالبین دماء أهل العلم ... بالكفران والعدوان والبهتان
 الشاتمی أهل الحدیث عداوة ... للسنة العلیا مع القرآن
 جعلوا مسبتهم طعام حلوقهم ... فالله یقطعها من الأذقان
 کبرا وإعجابا وتیها زائدا ... وتجاوزا لمراتب الإنسان
 لو کان هذا من وراء کفاية ... کنا حملنا رایة الشکران
 لکنه من خلف کل تخلف ... عن رتبة الإیمان والإحسان
 من لی بشبه خوارج قد کفروا ... بالذنب تأویلا بلا إحسان
 ولهم نصوص قصروا فی فهمها ... فأتوا من التقصیر فی العرفان
 وخصومنا قد کفرونا بالذی ... هو غایة التوحید والإیمان

امام ابن قیم رحمته در مورد گروه‌های گمراه سخن می‌فرماید و می‌فرماید ما راضی نبودیم به دنبال هواها و آرزوهای آنان برویم، ما تنها به دنبال قرآن و سنت رفتیم و هرکسی هم که این را نمی‌خواهد الله دچار مصیبت زمانش بکند، ما با اشخاص عزیز هم نشین می‌شویم و نه آن کس که مانند حیوان و مردار بدبو است، درباره اهل علم سخن می‌گویند و مفتری و بهتان زننده هستند و به علماء و

اهل علم هتاک می‌کنند و مانند خوارج هر کس گناهی مرتکب شود تکفیرش می‌کنند و این عملشان با نهایت کبر و عجب و غرور است و این بخاطر عدم فهم نصوص است و دشمنانمان ما را با چیزی تکفیر می‌کنند که خود این چیز اوج توحید و ایمان است.

می‌دانیم که امام ابن قیم رحمته الله به راستی که با وجود اینکه صدها سال قبل زیسته است اما حال و احوال مردمانی از امروز را برای ما توصیف نموده است و محقق گشته است.

این جماعت گمراه در بین مسلمانان هیچ وقت جدید و نوپیدا نبوده‌اند بلکه از زمان صحابه بزرگوار (رضی الله عنهم أجمعین) ظهور کرده‌اند و اینان هم همان باورهای آنان را دارند و اینان در واقع همان خوارج زمان ما هستند. این خوارج کنونی بسیار بدتر از خوارج آن زمان که امام عثمان (و امام علی رضی الله عنه را شهید کردند، هستند. خوارج آن زمان باور داشتند خروج بر خلیفه مسلمانان را هرچند که مسلمان هم باشد به صرف گناه جایز می‌دانستند اما خوارج کنونی خروج بر خلیفه مسلمانان را نه تنها جایز می‌دانند بلکه حتی پا فراتر گذاشته خروج بر خلیفه مسلمانان شیخ ابوبکر البغدادی حفظه الله را جایز دانسته و این را بخاطر سر زدن گناه نمی‌دانند بلکه بخاطر این می‌دانند که او را کافر می‌پندارند. بر این اساس باور دارند باید خلافت شیخ ابوبکر البغدادی حفظه الله نیز ساقط گردد. این خوارج زمان که (اهل علم و علماء و مجاهدین بسیار را تکفیر کرده‌اند) چندین برنامه برای بر هم زدن صفوف مجاهدین چیده بودند و خواستند که صفوف دولت اسلامی أعزاء الله را بر هم بزنند اقدام به ایجاد فتنه کردند. خوارج زمان امام علی (حداقل با گناهان کبیره مسلمانان را تکفیر می‌کردند اما غلاة خارجی کنونی بدون هیچ تاوان و گناهی معین همه مجاهدان را تکفیر می‌کنند. بخاطر همین مسئله خوارج این زمان بسیار ترسناک تر و سمی تر از آن خوارج سابق امت اسلامی هستند. بخاطر همین مسئله در سلسله مباحثی شروع به پاسخ دادن به این خوارج عصر می‌نماییم و از جهت فکری و عقیدتی و آثار و وجودشان اقدام به منهدم کردن رگ و ریشه و تفکرات خطرناک آنان با پشتیبانی الله متعال می‌نماییم.

پس در این سلسله مباحث که خوارج عصر در آن به گمراهی کشیده شده‌اند حول مسئله (آیا حکم به ظاهر یا حکم به باطن؟) و (حکم مردمان دارالکفر چیست؟) و (حکم کسانی که تکفیرشان

نمی‌کنیم چیست؟) خواهیم پرداخت و پاسخ‌ها را با قرآن و سنت در بر رد شبهات خوارج غالی که در صدد تخریب منهج راستین دولت عزیزمان به رهبر شیخ ابوبکر البغدادی حفظه الله هستند خواهیم پرداخت. در هنگام بیان مسائل تمامی شبهاتی که غلاة خارجی مطرح می‌کنند نیز بیان می‌شود و پاسخ آن داده خواهد شد.

و ما توفیقی الا بالله عزوجل کومه‌لی رزگار بو (جماعت رستگار شده) ۱۴۳۸ هجری قمری

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبينا محمد و على آله و أصحابه أجمعين و
التابعين و من تبعهم بإحسان إلى يوم الدين
أما بعد؛

سال‌هاست در عرصه‌ی دعوت قلم برداشته‌ایم اما تا کنون خطرناک‌تر از سه فرقه گمراه که اسم اسلام را هم یدک می‌کشند ندیده‌ایم. آن سه فرقه در زمان کنونی فتنه‌شان بسیار آشکارتر است هرچند که فرقه‌ها و تفکرات خطرناک بیشتری هم هستند مانند غلاة متصوفه و بریلوی و اخوان المسلمین سکولار و.... اما این سه فرقه در عصر کنونی بسیار فتنه‌شان ملحوظ تر است و آن کسانی نیستند جز روافض غلاة و خوارج غلاة و مرجئه‌های مدخلی تفریطی که اعمال آنان موجب پیدایش فتنه بزرگ‌تر در بین اهل اسلام شده است و آن فتنه‌ی بزرگ‌تر سکولاریسم است. سابقاً در مورد مدخلی‌های مرجئه تفریطی و روافض غلاة بسیار نوشته‌ایم اما در مورد خوارج غلاة سکوت کردیم بلکه عاقل گردند و دست از سفاهت‌هایشان بردارند اما تا جایی پیش رفتند که حتی خود بنده را نیز تکفیر نموده و ما نیز از شرشان در امان نماندیم. لذا برای دفاع از دولت مظلوم خلافت اسلامی به رهبری خلیفه ابوبکر البغدادی حفظه الله قلم به دست گرفته و پاکی منهج اسلام

از خوارج غلاة را بیان خواهیم کرد. تا مردم بدانند مناصران و مجاهدان با عقیده صحیح و بر منهج دولت اسلامی اعزاء الله با این تندروهای خارجی‌های سفیه آسمان تا زمین تفاوت دارند و هم ما و هم دولت اسلامی از آنان بیزار هستیم و آنان نیز از ما بری باشند.

ان شاء الله با ترجمه این کتاب شروع رد بر این تندروهای سفیه را آغاز نموده و منهج اسلام را از این فرقه‌های ضال و مضل غربال خواهیم نمود و هر آنچه عقیده و منهج اسلام باشد را بیان خواهیم نمود.

از الله متعال خواهیم ما را در راه دینش ثابت قدم بفرماید و ما را از شر فتنه‌های تفریطی‌ها (مانند مدخلی‌های مرجئه و اخوان المسلمین سکولار و...) و افراطی‌ها (مانند خوارج غلاة) و منتسبین مرتد در لباس اسلام امثال سکولارها و جماعت‌های مسلح مرتد خائن همچون صحوات شام و عراق و.... محفوظ بدارد و الله یا هدایتشان کند و یا شرشان را از سر امت مظلوم محمد(که از هر سو توسط کفار مجوسی-رافضی، یهودی و صلیبی و سکولار و... مورد آماج حملات هستند، کم بگرداند.

در این کتاب گاهی تعلیقات و حذفیاتی صورت داده‌ایم تا مفهوم بهتر القاء گردد. در پایان از همه خوانندگان منصف این کتاب خواهیم که برای بنده فقیر الی الله و سر تا پا تقصیر دعای مغفرت بنمایند و ما را از دعای خیرشان بی نصیب نگزارند. اگر چیز خیری گفتیم از جانب الله رحمان است و اگر چیزی خلاف گفتیم از جانب این نفس و شیطان لعین است.

وصلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه أجمعین

خادم الشریعة الإسلامیة: اوربان موحد الکردی

مناصر دولت خلافت اسلامی به رهبری امیرالمومنین ابوبکر البغدادی حفظه الله

۱۴۳۸ هجری قمری

بخش اول:

حکم دادن بر سر مردم بر اساس ظاهر است و پنهان و باطن مردم را الله می‌داند بر طبق إجماع علما

«دلایل از قرآن»

۱. الله می‌فرماید: ﴿وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [هود-۳۱].

ترجمه: و من (هرگز برای خوشایند شما) نمی‌گویم آنان که در نظر شما خوار می‌آیند، خداوند هیچ گونه خوبی و نیکی بهره ایشان نمی‌سازد (و اجر و پاداش فراوان و قابل توجهی بدانان عطاء نمی‌کند. من جز ایمان و صداقت از آنان نمی‌بینم و من مأمور به ظاهرم) و خدا از چیزهایی که در اندرون دارند آگاه تر (از هر کسی) است. (اگر آنچه شما دوست دارید بگویم و بکنم،) در این صورت من از زمره ستمکاران (به خود و به دیگران) خواهم بود.

۲. الله می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [التوبه-۱۱].

ترجمه: اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بردارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (و سزاوار همان چیزهایی بوده که شما سزاوارید، و همان چیزهایی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان می‌کنیم و شرح می‌دهیم.

۳. الله می‌فرماید: ﴿قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ-إِنْ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ﴾ [الشعراء ۱۱۲-۱۱۳].

ترجمه: (نوح) گفت: (وظیفه من دعوت همگان به سوی حق و اصلاح جامعه است) من چه می‌دانم آنان چه کاری داشته‌اند؟ (و گذشته ایشان چه بوده است؟ مهم امروز است که دعوت مرا پذیرفته و در مقام خودسازی برآمده‌اند و در راه حق گام نهاده‌اند). حساب (اعمال و جزای کار) ایشان جز

بر عهده پروردگارم نیست، اگر شما فهمیده و باشعور باشید (می دانستید که کار خوب و بد گذشته ایشان از دید خدا پنهان نبوده است و سر و کارشان با خدا است نه با من).

۴. الله می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغْنِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [النساء- ۹۴].

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا به مسافرت رفتید تحقیق کنید و به کسی که به شما سلام کرد مگوئید تو مؤمن نیستی و جویای مال دنیای (او) باشید. که در پیش خدا غنائم فراوانی است. شما پیش از این، چنین بودید (و کفر را گردن نهاده بودید و جنگ های شما تنها انگیزه غارتگری داشت). ولی خداوند بر شما منت نهاد (و نعمت اسلام را نصیبتان کرد) پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید. بیگمان خداوند از آنچه می کنید باخبر است.

۵. الله می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ...﴾ [ممتحنه- ۱۰].

ترجمه: ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاه تر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران برنگردانید...

بنگرید الله متعال بر اساس ظاهر آنان که هجرت کردن به دارالاسلام است حکم به اسلامشان می کند نه به اظهار توحیدشان.

و آزمایش نمودن آن زنان از این باب بوده است که ابن عباس (فرموده است: از آن زنان طلب می شد که سوگند یاد کنند که بخاطر این نبوده باشد که از همسرانشان کینه داشته اند یا بخاطر مکانشان نبوده باشد و یا بخاطر این نبوده باشد که به خاطر ازدواج با کسی آمده باشند، بلکه فقط بخاطر رضایت الله آمده اند و بخاطر محافظت از دین و ایمانشان.

«دلایل از سنت مطهر پیامبر ﷺ»

حکم بر اساس ظاهر نه بر اساس باطن آنان.

۱. در صحیح بخاری آمده است که: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ - كَانَ إِذَا غَزَا بَنَاءَ قَوْمًا، لَمْ يَكُنْ يَغْزُو بَنَاءَ حَتَّى يُصْبِحَ وَيَنْظُرَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا كَفَّ عَنْهُمْ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَغَارَ عَلَيْهِمْ. [بخاری: ۶۱۰]

ترجمه: انس ابن مالک (می گوید: هرگاه، رسول الله - ﷺ - برای جهاد می رفت، منتظر می ماند و تا صبح، حمله نمی کرد. اگر صدای اذان را می شنید، دست نگه می داشت و در غیر اینصورت، حمله را آغاز می کرد.

این رجب رحله در شرح این حدیث می فرماید: وفي هذا: دليل على أن إقامة الصلاة توجب الحكم بالإسلام... فإذا رأينا من ظاهره يصلي - ولا سيما في دار الحرب أو دار لم يعلم أنها دار إسلام - حكمنا بإسلامه لذلك. وهو قول كثير من العلماء، وهو ظاهر مذهب أحمد. [فتح الباری لابن رجب ۵/ ۲۳۳]

ترجمه: این دلیل است بر اینکه با اقامه نماز حکم بر اسلام داده می شود... پس هنگامی که دیدیم شخصی در ظاهرش نماز می خواند - دانسته نشود که آن سرزمین، سرزمین اسلام است و دارالحرب باشد - به اسلامش حکم می کنیم. و این قول بسیاری از علماء است و آنچه ظاهر است این مذهب امام احمد رحله است.

تعجبمان از اشخاصی می آید که می گویند نماز و اذان فقط برای دارالاسلام است. می گوئیم انس می فرماید: زمانی که برای جنگ می رفتیم. آیا جنگ با کافران در دارالکفر بوده یا در دارالاسلام؟ آنان به سوی دارالکفر می رفتند یا به سوی دارالاسلام؟

۲. پیامبر خدا می فرماید: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمَ مِنِّي مَالُهُ وَنَفْسُهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ [صحیح مسلم ۲/ ۳۶]

ترجمه: رسول الله ﷺ فرمود: دستور دارم با مردم بجنگم تا شهادت دهند که معبود برحقى جز يك خدا نيست، و محمد رسول خدا (است، و بر پا دارند نماز را، و بدهند زكات را. هرگاه اين كار را نمودند، حفظ نموده‌اند از من خون‌ها و مالهايشان را مگر به حق اسلام، و حساب (نهان) شان با خداوند تعالى است.

ابن رجب رحمه الله مى‌فرمايد: وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَعْنِي أَنَّ الشَّهَادَتَيْنِ مَعَ إِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ تَعْصِمُ دَمَ صَاحِبِهَا وَمَالَهُ فِي الدُّنْيَا إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ مَا يُبِيحُ دَمَهُ، وَأَمَّا فِي الْآخِرَةِ، فَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنْ كَانَ صَادِقًا، أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ، وَإِنْ كَانَ كَاذِبًا، فَإِنَّهُ مِنْ جُمْلَةِ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ. [جامع العلوم و الحكم ۱/ ۲۳۶]

يعنى: معنى فرموده پيامبر ﷺ «وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» يعنى اينكه شهادتين با به پا داشتن نماز و دادن زكات، خون صاحبش و مالش را در دنيا محفوظ مى‌دارد مگر اينكه آنچه انجام مى‌دهد موجب حلال شدن خونسش گردد و اما در آخرت، پس حسابش با الله بلندمرتبه است، پس اگر صادق بوده باشد پس الله به بهشت واردش مى‌كند و اگر دروغگو بوده باشد، پس قطعاً او از جمله منافقين در پائين جاى جهنم از آتش است.

اين نيز از سخن ابن رجب كه فقط با شهادتين و نماز و زكات حكم مسلمان بودن بر صاحب اين اعمال در دنيا مى‌دهد و تا زمانى كه اعمالى كه خون آنان را مباح كند حكم به اسلام آنان مى‌دهد. ۳. در حديثى متفق عليه آمده است كه: عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْحُرَقَةِ مِنْ جُھَيْنَةَ، فَصَبَّخْنَا الْقَوْمَ عَلَى مِيَاهِهِمْ، وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا غَشِينَاهُ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَكَفَّ عَنْهُ الْأَنْصَارِيُّ، وَطَعَنَتْهُ بِرُمَحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، بَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ لِي: «يَا أُسَامَةُ أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلْهُ لَمْ يَكُنْ إِلَّا مَا كَانَ مُتَعَوِّذًا، فَقَالَ: «أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟»، فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا عَلَيَّ حَتَّى تَمَنَيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ. [متفق عليه].

وفي رواية: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَقَتَلْتَهُ؟، قُلْتَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، إِنَّمَا قَالَهَا خَوْفًا مِنَ السَّلَاحِ، قَالَ: «أَفَلَا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لَا؟»، فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا حَتَّى تَمَنَيْتُ أَنِّي أَسْلَمْتُ يَوْمَئِذٍ.

ترجمه: از اسامه بن زید رضی الله عنهما مرویست که گفت:

رسول الله ﷺ ما را به منطقهء حرقه از قبیلهء جهینه فرستاد، و ما سپیده دم مردم را در سر آب‌هایشان یافتیم. من و مردی از انصار یکی از آنان را تعقیب کردیم و چون به وی رسیدیم گفت: لا اله الا الله، انصاری خود را از او بازداشت و من او را به نیزه زده کشتم و چون به مدینه رسیدیم این خبر به پیامبر ﷺ رسید و به من فرمود: آیا بعد از آنکه لا اله الا الله گفت، وی را کشتی؟ گفتیم: یا رسول الله ﷺ او پناه جوینده بود.

باز فرمود: آیا او را بعد از آنکه لا اله الا الله گفت، کشتی؟ و این سخن را به اندازهء تکرار فرمود که آرزو کردم کاش پیش از این روز مسلمان نشده بودم.

و در روایتی آمده که باز رسول الله ﷺ فرمود: آیا لا اله الا الله گفت، و او را کشتی؟ گفتیم: یا رسول الله ﷺ از بیم اسلحه این کلمه را گفت.

فرمود: آیا دلش را شق کردی تا بدانی از این سبب آنرا گفته یا نه؟ و به اندازهء این سخن را تکرار نمود که آرزو کردم کاش در آن روز اسلام می‌آوردم.

امام نووی رحمه الله در شرح بر صحیح مسلم می‌فرماید: أَفَلَا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لَا الْفَاعِلُ فِي قَوْلِهِ أَقَالَهَا هُوَ الْقَلْبُ وَمَعْنَاهُ أَنَّكَ إِنَّمَا كَلَّفْتَ بِالْعَمَلِ بِالظَّاهِرِ وَمَا يَنْطِقُ بِهِ اللِّسَانُ... فِيهِ دَلِيلٌ لِلْقَاعِدَةِ الْمَعْرُوفَةِ فِي الْفِقْهِ وَالْأُصُولِ أَنَّ الْأَحْكَامَ يُعْمَلُ فِيهَا بِالظُّوَاهِرِ وَاللَّهُ يَتَوَلَّى السَّرَائِرَ [المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج ۲/ ۱۰۴-۱۰۷]

همانطور که مشاهده می‌فرمائید امام نووی رحمه الله می‌فرماید که به ما امر شده است که حکم به ظاهر بنمائیم و باطن را به الله واگذاریم.

ابن بطال رحمه الله می‌فرماید: «و قد اجمعوا ان احكام الدين على الظاهر، و إلى الله السرائر».

ترجمه: «علماء اجماع نموده‌اند بر اینکه احکام دین بر ظاهر است و نهان‌ها برای الله است».

۴. پیامبر (به مؤمن بودن کنیزی که گفت خداوند در آسمان است، گواهی داد. شرح این داستان از این قرار است که معاویه بن حکم سلمی کنیزش را که در حفاظت گوسفندانش کوتاهی کرده بود، کتک زد. سپس پشیمان شد و نزد پیامبر ﷺ آمد و اظهار ندامت و پشیمانی نمود و می‌خواست درباره آزاد کردن کنیزش، از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - کسب اجازه کند. پیامبر (کنیزک را نزد خود طلبید و از وی پرسید: خداوند کجا است؟ کنیزک گفت: خدا در آسمان است. سپس پیامبر ﷺ درباره خود از او سؤال کرد و فرمود من کیستم؟ کنیزک گفت: تو رسول الله هستی. آنگاه پیامبر ﷺ خطاب به مالکش فرمود: (اعتقها فانها مومنة) او را آزاد کن زیرا او مؤمن است. [مسلم: ۳۸۲/۱]

در اینجا است که عده ای غلاة می گویند همین کافی نیست و برای مسلمان دانستن کسی باید عقیده‌اش را بشکافی و بدانی آیا کفر به طاغوت کرده است یا خیر. می گوئی ام کسی منکر مهم بودن مسئله کفر به طاغوت نیست اما مسئله این است که در وهله‌ی اول برای مسلمان دانستن کسی باید براساس ظاهرش حکم کرد و همانطور که در این حدیث نیز می‌بینید پیامبر (نرسید از آن شخص که آیا کفر به طاغوت داری یا نه. دو سؤال ساده پرسیدند و بر ظاهرش حکم نمودند.

۵. در حدیثی متفق علیه آمده است: وعن أبي معبد المقداد بن الأسود، رضي الله عنه، قال: قلت لرسول الله ﷺ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ، فَأَقْتُلْتَنِي، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَهَا ثُمَّ لَازِمَنِي بِشَجَرَةٍ، فَقَالَ: أَسْلَمْتُ لِلَّهِ، أَقْتُلْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ (بَعْدَ أَنْ قَالَ هَا؟ فَقَالَ: «لَا تَقْتُلْهُ»، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ) قَطَعَ إِحْدَى يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَمَا قَطَعَ هَا؟ فَقَالَ: «لَا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ، فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلْهُ. وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ» [متفق عليه].

ترجمه: از ابو معبد مقداد بن اسود رضی الله عنه روایت شده که گفت: برای رسول الله (گفتم: آگاهم کن هرگاه با مرد کافری روبروگردم و با هم بجنگیم و یکی از دستهایم را به شمشیر قطع کند، سپس از ترسم به درختی پناه برده و بگوید: به خدا اسلام آوردم، آیا او را بعد از این گفته‌اش بکشم؟. فرمود: او را مکش. باز گفتم: یا رسول الله او یک دستم را بریده و بعد از بریدن آن این

سخن را گفته است. فرمود: او را مکش، زیرا اگر وی را بقتل رسانی او به مانند تست، قبل از آنکه او را بکشی و تو مثل او هستی، قبل از اینکه سخنی را که گفته است به زبان آورده باشد.

✓ در اینجا مشخص می‌گردد که کسی بگوید لا اله الا الله و هیچ کفر و شرک و نواقضی از او ندیده باشی و او را بکشی و یا حکم کفر به او بدهی تا چه اندازه خطر و بزرگ است.

✓ سخن در این مورد بسیار زیاد است اما به همین مقدار به عنوان مشت نمونه خروار اکتفا می‌کنیم. عاقلان را اشارتی کافیت.

«دلایل از اجماع علما درباره حکم دادن بر اساس ظاهر تا زمانی

که کفر و یا شرک یا نواقضی در شخص دیده می‌شود»

۱. امام قرطبی رحمته الله در تفسیرش می‌فرماید: الْإِيمَانُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ إِلَّا فِي الصَّلَاةِ. قَالَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهُوِيَةَ: وَلَقَدْ أَجْمَعُوا فِي الصَّلَاةِ عَلَى شَيْءٍ لَمْ يُجْمَعُوا عَلَيْهِ فِي سَائِرِ الشَّرَائِعِ، لِأَنَّهُمْ بِأَجْمَعِهِمْ قَالُوا: مَنْ عُرِفَ بِالْكَفْرِ ثُمَّ رَأَوْهُ يُصَلِّي الصَّلَاةَ فِي وَقْتِهَا حَتَّى صَلَّيَ صَلَوَاتٍ كَثِيرَةً. وَلَمْ يَعْلَمُوا مِنْهُ إِفْرَارًا بِاللِّسَانِ أَنَّهُ يُحْكَمُ لَهُ بِالْإِيمَانِ، وَلَمْ يَحْكُمُوا لَهُ فِي الصُّومِ وَالزَّكَاةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ. [الجامع لأحكام القرآن = تفسير القرطبي ۲۰۷/۸]

❖ در اینجا اسحاق بن راهویه آن امام بزرگوار به اجماع نقل می‌کند که با نماز خواندن مردم مسلمان می‌گردند اگرچه از او ندیده باشی که شهادتین نیز بگویند، زیرا با نماز خواندن شهادتین نیز در آن موجود است.

❖ غلاة می‌گویند خب شخصی کفر و شرک دارد و نماز می‌خواند. می‌گوئیم: شکی نیست که هزار نماز بخوانی و کفر و شرک هم داشته باشی برایت سودی ندارد ولی سخن ما بر روی این است که شخصی که ما هیچ چیزی از او ندیده باشیم. در این صورت با نماز خواندن بر ظاهرش حکم می‌کنیم و باطنش را نمی‌دانیم و تا زمانی هم که کفر و شرک و نواقض از او ندیده باشیم بر ظاهرش حکم می‌کنیم.

۲. ابن عبدالبر رحمه الله در کتابش می آورد که: و قد اجمعوا ان احکام الدين على الظاهر، و إلى الله السرائر [التمهيد ۱۵۷/۱۰]

«علماء اجماع نموده اند بر اینکه احکام دین بر ظاهر است و نهان ها برای الله است».

۳. ابن حجر رحمه الله در کتاب فتح الباری در باب استتابة المرتدين در ذیل آیه اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً می فرماید: فدلَّ عَلَى أَنَّ إِظْهَارَ الْإِيمَانِ يُحْصِنُ مِنَ الْقَتْلِ وَكُلُّهُمْ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ أَحْكَامَ الدُّنْيَا عَلَى الظَّاهِرِ وَاللَّهُ يَتَوَلَّى السَّرَائِرَ وَقَدْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَسَامَةَ هَلَّا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ وَقَالَ لِلَّذِي سَارَّهُ فِي قَتْلِ رَجُلٍ أَلَيْسَ يُصَلِّي قَالَ نَعَمْ قَالَ أُولَئِكَ الَّذِينَ نُهِيتُ عَنْ قَتْلِهِمْ وَسَيَأْتِي قَرِيبًا أَنَّ فِي بَعْضِ طُرُقِ حَدِيثِ أَبِي سَعِيدٍ أَنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ لَمَّا اسْتَأْذَنَ فِي قَتْلِ الَّذِي أَنْكَرَ الْقِسْمَةَ وَقَالَ كَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي لَمْ أَوْمَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ [فتح الباری شرح صحيح البخاری ۲۷۳/۱۲]

❖ در اینجا ابن حجر رحمه الله اجماع را در مورد حکم نمودن به ظاهر و وا گذاشتن باطن به الله بیان می کند و سپس نمونه های زیبایی در این مورد می آورد مانند حدیث اسامه که پیامبر (به او گفت که آیا سینه اش را شکافتی را که بدانی راست می گوید یا نه، و داستان آن صحابی که گفت به من اجازه بدهید تا فلان منافق را بکشم. پیامبر نیز فرمود آیا نماز می خواند؟ فرمود: بله. پیامبر فرمود من از این کار نهی می کنم. سپس داستان کسی که بر پیامبر ایراد گرفت در هنگام تقسیم کردن اموال را بیان می کند که خالد بن ولید فرمود اجازه دهید بکشمش اگرچه نماز هم بخواند که بسیاری از افراد چیزی می گویند در زبان که در دل اینگونه نیستند. پیامبر فرمود: به من امر نشده است که قلب مردم را سوراخ کنم.

❖ این دلیلی است برای کسانی که می گویند: آن مردم نماز می خوانند و چندین کفر دارند. می گوئیم: ما نیامده ایم قلب مردم را سوراخ کنیم. تا زمانی هم شرک و کفر و نواقض اسلام را از کسی ندیده ایم بر ظاهرش حکم می کنیم.

۴. شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمہ اللہ می فرماید: فَالصَّلَاةُ خَلْفَ الْمَسْتَوْرِ جَائِزَةٌ بِاتِّفَاقِ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَمَنْ قَالَ إِنَّ الصَّلَاةَ مُحَرَّمَةٌ أَوْ بَاطِلَةٌ خَلْفَ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَالَهُ فَقَدْ خَالَفَ إِجْمَاعَ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ [مجموع الفتاوى ۲۸۱/۳]

یعنی: پس نماز پشت سر مستورالحال به اتفاق علماء مسلمین جائز است و کسی که گفته است نماز خواندن پشت سر کسی که حالش را نمی شناسی حرام یا باطل است پس قطعاً او بر خلاف اجماع اهل سنت و جماعت سخن گفته است.

۵. ابن بطل رحمہ اللہ می فرماید: «و قد اجمعوا ان أحكام الدين على الظاهر، و إلى الله السرائر».

ترجمه: «علماء اجماع نموده اند بر اینکه احکام دین بر ظاهر است و نهان ها برای الله است».

«دلایل از سخنان و فتواهای سلف امت»

۱. امام عمر رضی اللہ عنہ می فرماید: وعن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: سمعتُ عمرَ بنَ الخطاب، رضي الله عنه يقول: «إِنَّ نَاسًا كَانُوا يُؤْخَذُونَ بِالْوَحْيِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَإِنَّ الْوَحْيَ قَدْ انْقَطَعَ، وَإِنَّمَا نَأْخُذُكُمْ الْآنَ بِمَا ظَهَرَ لَنَا مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا خَيْرًا، أَمَّنَّا، وَقَرَّبَنَا وَلَيْسَ لَنَا مِنْ سَرِيرَتِهِ شَيْءٌ، اللَّهُ يُحَاسِبُهُ فِي سَرِيرَتِهِ، وَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا سُوءًا، لَمْ نَأْمَنْهُ، وَلَمْ نُصَدِّقْهُ وَإِنْ قَالَ إِنَّ سَرِيرَتَهُ حَسَنَةٌ» [رواه البخارى].

ترجمه: از عبد الله بن عتبة بن مسعود رضی اللہ عنہ روایت شده که گفت:

از عمر بن الخطاب شنیدم که می گفت: عده از مردم در زمان رسول الله به وحی گرفته می شدند و وحی اکنون قطع گردیده است. و امروز ما شما را به اعمال ظاهری تان مؤاخذه می کنیم، پس از آنکه برای ما خیر را ظاهر سازد، وی را امان داده و به خود نزدیک می سازیم، و ما را به باطن او کاری نیست، و خداوند او را در مورد نهانش محاسبه می کند، آنکه برای ما بدی را ظاهر سازد، او را امان نمی دهیم و او را راستگو هم نمی شماریم، اگر چه بگوید که باطن او نیک است.

۲. امام شافعی رحمہ اللہ در کتابش می فرماید: الْأَحْكَامُ عَلَى الظَّاهِرِ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُغَيَّبِ وَمَنْ حَكَمَ عَلَى النَّاسِ بِالْإِزْكَانِ جَعَلَ لِنَفْسِهِ مَا حَظَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَرَسُولُهُ ﷺ - [الأم ۱۲۰/۴]

ترجمه: احکام بر اساس ظاهر است و خداوند صاحب باطن است و کسی بر مردم حکم بر اساس باطن (عمق نهان) امور کند این چیزی است که خدا و رسولش ما را از آن آگاه کرده‌اند.

۴. ابن قدامه رحمته الله در کتابش در باب المرتد می‌فرماید: وَإِذَا صَلَّى الْكَافِرُ، حُكِمَ بِإِسْلَامِهِ، سَوَاءٌ كَانَ فِي دَارِ الْحَرْبِ أَوْ دَارِ الْإِسْلَامِ أَوْ صَلَّى جَمَاعَةً أَوْ فَرَادَى. وَقَالَ الشَّافِعِيُّ: إِنْ صَلَّى فِي دَارِ الْحَرْبِ، حُكِمَ بِإِسْلَامِهِ، وَإِنْ صَلَّى فِي دَارِ الْإِسْلَامِ، لَمْ يُحْكَمْ بِإِسْلَامِهِ؛ لِأَنَّهُ يَحْتَمِلُ أَنَّهُ صَلَّى رِيَاءً وَتَقِيَّةً. وَلَنَا أَنَّ مَا كَانَ إِسْلَامًا فِي دَارِ الْحَرْبِ كَانَ إِسْلَامًا فِي دَارِ الْإِسْلَامِ، كَالشَّهَادَتَيْنِ، وَلِأَنَّ الصَّلَاةَ رُكْنٌ يَخْتَصُّ بِهِ الْإِسْلَامُ، فَحُكِمَ بِإِسْلَامِهِ بِهِ كَالشَّهَادَتَيْنِ [المغنی لابن قدامة ۲۲/۹].

ترجمه: و هنگامی که کافر نماز خواند حکم به اسلامش می‌شود اگرچه در دارالحرب باشد یا در دارالاسلام، یا با جماعت نماز بخواند یا به صورت تنها، و شافعی گوید: اگر در دارالحرب نماز بخواند حکم به اسلامش می‌شود و اگر در دارالاسلام نماز بخواند حکم به اسلامش نمی‌شود بخاطر اینکه احتمال می‌رود از روی ریا و تقیه نماز بخواند. و نزد ما (ابن قدامه حنبلی) براستی که حکم به اسلام می‌شود در دارالحرب باشد یا در دارالاسلام همانند شهادتین، و قعطا نماز پایه ای است که مختص به اسلام است پس (با خواندن آن) حکم به اسلامش می‌شود مانند شهادتین.

❖ این فتوای امام ابن قدامه حنبلی رحمته الله پشت کسانی که می‌گویند مقصود سلف تنها دارالاسلام بوده است را می‌شکند بلکه سلف و علماء می‌گویند در دارالحرب نیز بر اساس ظاهر و براساس نماز و شهادتین به راحتی حکم به اسلام شخص می‌گردد. پس غلاة خوارج از روی سفاهت فهم درستی از نصوص ندارند.

۴. امام ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: وهذا كما أن كثيرا من الفلاسفة وغيرهم من الزنادقة يدخلون في دين المسلمين واليهود والنصارى من الشرائع الظاهرة وان لم يكونوا في الباطن مقرين بحقيقة ما جاءت به الأنبياء كالمنافقين في المسلمين يجري عليهم أحكام الإسلام في الظاهر وهم في الآخرة في الدرك الأسفل من النار. [الرد على المنطقيين ۴۵۷/۱]

ترجمه: بسیاری از فلاسفه و غیر آنان از زنداقه و یهود و نصار با انجام شرائع ظاهری در اسلام داخل می‌شوند و اگرچه در باطن به انبیاء اقرار نورزند مانند منافقین در میان مسلمین، بر آنان احکام مسلمین در ظاهر جاری می‌شود و در آخرت درک الاسفل (قعر جهنم) در آتش هستند.

۶. امام طحاوی رحمته الله می‌فرماید: ولا نشهد علیهم بکفر و لا نفاق مالم یظهر منهم شیء من ذلک و نذر سرائرهم الی الله تعالی.

یعنی: به کفر و نفاقشان شهادت نمی‌دهیم تا چیزی از آنان ظاهر نگردد و نهان‌ها را به الله تعالی وا می‌گذاریم.

۷. امام شاطبی رحمته الله می‌فرماید: فَإِنَّ أَصْلَ الْحُكْمِ بِالظَّاهِرِ مَقْطُوعٌ بِهِ فِي الْأَحْكَامِ خُصُوصًا، وَبِالنَّسَبَةِ إِلَى الْإِعْتِقَادِ فِي الْغَيْرِ عُمُومًا أَيْضًا، فَإِنَّ سَيِّدَ الْبَشَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَ إِعْلَامِهِ بِالْوَحْيِ يُجْرِي الْأُمُورَ عَلَى ظَوَاهِرِهَا فِي الْمُنَافِقِينَ وَغَيْرِهِمْ الموافقات ۴۶۷/۲

ترجمه: پس براستی که اصل حکم به ظاهری قطعی است در احکام به خصوص و به نسبت اعتقاد به صورت عمومی، پس براستی که سرور بشریت صلی الله علیه و سلم با اعلام رسالتش به وحی امور را در منافقین و غیرشان بر اساس ظاهر جاری می‌ساخت.

۸. از امام ابن تیمیه رحمته الله درباره شهر ماردین پرسیده شد که آیا دارالکفر است یا دارالاسلام؟ ایشان نیز پاسخ دادند که: الْحَمْدُ لِلَّهِ دِمَاءُ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالُهُمْ مُحَرَّمَةٌ حَيْثُ كَانُوا فِي مَارِدِينَ أَوْ غَيْرِهَا، وَإِعَانَةُ الْخَارِجِينَ عَنْ شَرِيعَةِ دِينِ الْإِسْلَامِ مُحَرَّمَةٌ، سَوَاءً كَانُوا أَهْلَ مَارِدِينَ أَوْ غَيْرِهِمْ، وَالْمُقِيمُ بِهَا إِنْ كَانَ عَاجِزًا عَنْ إِقَامَةِ دِينِهِ وَجَبَتْ الْهَجْرَةُ عَلَيْهِ، وَإِلَّا أُسْتُحِبَّتْ وَلَمْ تَجِبْ وَمُسَاعَدَتُهُمْ لِعَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ بِالْأَنْفُسِ وَالْأَمْوَالِ، مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ، وَيَجِبُ عَلَيْهِمُ الْإِمْتِنَاعُ مِنْ ذَلِكَ بِأَيِّ طَرِيقٍ أَمَكَنَهُمْ ... فَإِذَا لَمْ يُمْكِنْ إِلَّا بِالْهَجْرَةِ تَعَيَّنَتْ، وَلَا يَحِلُّ سَبُّهُمْ عُمُومًا وَرَمْيُهُمْ بِالنِّفَاقِ، بَلِ السَّبُّ وَالرَّمْيُ بِالنِّفَاقِ يَقَعُ عَلَى الصِّفَاتِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، فَيَدْخُلُ فِيهَا بَعْضُ أَهْلِ مَارِدِينَ وَغَيْرِهِمْ. وَأَمَّا كَوْنُهَا دَارَ حَرْبٍ أَوْ سَلَامٍ فَهِيَ مُرَكَّبَةٌ فِيهَا الْمَعْنِيَانِ لَيْسَتْ بِمَنْزِلَةِ دَارِ السَّلَامِ الَّتِي يَجْرِي عَلَيْهَا أَحْكَامُ الْإِسْلَامِ، لِكَوْنِ جُنْدِهَا مُسْلِمِينَ، وَلَا بِمَنْزِلَةِ دَارِ الْحَرْبِ الَّتِي أَهْلُهَا كُفَّارٌ، بَلِ

هِيَ قِسْمٌ ثَالِثٌ يُعَامَلُ الْمُسْلِمُ فِيهَا بِمَا يَسْتَحِقُّهُ وَيُقَاتَلُ الْخَارِجُ عَنْ شَرِيعَةِ الْإِسْلَامِ بِمَا يَسْتَحِقُّهُ. [الفتاوى الكبرى لابن تيمية ٣/ ٥٣٣].

ترجمه: سپاس برای الله که خون و مال مسلمانان در هر جائی باشد حرام است در ماردین باشد یا در غیر ماردین، و یاری رساندن برای کسانی که از شریعت خارج شده‌اند حرام است، چه مردم ماردین باشند یا غیر آنان، مقیم در آنجا اگر توانائی برپائی دینش را نداشته باشد پس بر او هجرت واجب می‌گردد. (اما اگر توانائی این را داشته باشد که دینش را برپا دارد در این صورت) وگرنه هجرت سنت است و واجب نیست، و یاری رساندنشان برای دشمن مسلمین با جان و مال حرام است بر آنان، و بر آنان واجب می‌شود از این کار امتناع بورزند به هر شیوه ای که برایشان ممکن است، و اگر برایشان این امر ممکن نبود جز با هجرت، پس بر آنان هجرت واجب می‌شود، و دشنام دادن و تهمت نفاق دادن به اهل ماردین حلال نیست، بلکه دشنام دادن و نفاق به صفت‌های مشخص از قرآن و سنت به بعضی از مردم ماردین و غیر آنان که در این امر داخل می‌شوند، واقع می‌شود. و اما به نسبت اینکه دارالحرب یا دارالاسلام است، پس آن متشکل از دو معنی است و نه به منزله دارالاسلام است که در آن احکام اسلام جاری باشد و سربازانش مسلمین باشند و نه به منزله دارالحرب است که اهلشان کافر باشد بلکه حالت سوم است و با مسلمان آنچنان که شایسته است معامله می‌گردد و با آنانی که از شریعت اسلام خارج شده‌اند آنچنان شایسته است معامله می‌گردد.

۹. عالم بزرگ سرزمین نجد علامه عبداللطیف بن عبدالرحمن آل شیخ رحمته الله می‌فرماید: وأهل العلم والإيمان لا يختلفون في أن من صدر منه قول أو فعل يقتضي كفره أو شره أو فسقه، أنه يحكم عليه بمقتضى ذلك، وإن كان ممن يقر بالشهادتين، ويأتي ببعض الأركان، وإنما يكف عن الكافر الأصلي إذا أتى بهما، ولم يتبين منه خلافهما ومناقضتهما، وهذا لا يخفى على صغار الطلبة. وقد ذكره في المختصرات من كل مذهب، وهو في مواضع من كتاب الروض. [مجموعة الرسائل والمسائل النجدية لبعض علماء نجد الأعلام (الجزء الثالث) ١/ ٢٢٥]

ترجمه: اهل علم و ایمان اختلافی ندارند در اینکه کسی که از او قول یا فعل که کفرش یا شرکش یا فسقش مقتضی گردد بر اساس آن بر او حکم می‌شود، هرچند که شهادتین بگوید و بعضی از

ارکان اسلام را انجام بدهد. و براستی (کسیکه شهادتین بگوید) از او دست برداشته می شود اگرچه کافر اصلی باشد و (شهادتین) آورده باشد و از او خلافتشان یا نواقضشان آشکار نشده باشد و این بر کوچک ترین طلبه هم پوشیده و مخفی نیست (یعنی آن را می دانند). و براستی که همه مذاهب ذکر کرده اند.

❖ ببینید که شیخ بزرگوار از سرزمین نجد نیز به همان شیوه سلف حکم به ظاهر می دهد، و می گوید که هرکسی که شهادتین بگوید در اسلام داخل می شود و تا زمانی که کفری از او ن دیده نشود حکم کفر بر سرش داده نمی شود.

پس ای خواننده گرامی مشاهده بفرمائید که غلاة خارجی بر اساس شکافتن قلوب حکم به اسلام شخص می دهند در حالیکه قرآن و سنت و اجماع و اقوال سلف صالح این امت چیز دیگری می گویند و اینکه بایستی بر اساس ظاهر حکم داد و تا زمانی که کفری حادث نگردد نباید بر کسی یا جماعتی حکمی داد.

بخش دوم:

بحثی درباره‌ی ناقض سوم از نواقض اسلام ﴿هرکسی که کافران و مشرکان را کافر نداند یا راه و روش آنان را صحیح بداند او نیز کافر است﴾

این مسئله بایستی بسیار در آن دقت کرد. چرا که خوارج زمان بدون در نظر گرفتن مناط آن اقدام به تکفیر می‌نمایند.

علما این مسئله را روشن نموده‌اند و گفته‌اند این مسئله به این عمومیت ظاهری نیست بلکه در آن تفصیل وجود دارد که هرکس آن را نداند و نیاموخته باشد به سوی تکفیر کردن یکی پس از دیگری گام می‌گزارد و موجب رفتن به سوی منهج معتزله می‌گردد. پیش از آنکه وارد تفصیل این بحث گردیم لازم است بدانیم که دلیل تکفیرش (تحقیق المناط) چه می‌باشد زیرا بعضی از اشخاص بر این امر متفق نیستند که دانستن علت و اینگونه پنداشتند که این ناقض عام است و مناط آن را نمی‌طلبند و اینگونه پنداشتند که این مسئله به صورت عام داخل در قضیه کفر به طاغوت می‌گردد. که این امر انحرافات زیادی را به دنبال داشته است و در پی خواهد داشت.

اگر در کتاب الله تحقیق کرده باشیم می‌دانیم که دلیل کافر شدن آن کسی که کافران را تکفیر نکند به این مسئله باز می‌گردد که نصوص از قرآن و سنت را تکذیب نموده است یا می‌نماید. زیر الله تعالی به نص آشکار فرموده است که هرکس خودش را در کنار غیر اسلام قرار دهد کافر است. الله می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾ [البینه ۶]

ترجمه: مسلماً کافران اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شک بدترین انسان‌ها هستند.

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران ۸۵].

ترجمه: و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود.

و باز الله تعالى می فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [آل عمران ۱۹].

ترجمه: بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام (یعنی خالصانه تسلیم فرمان الله شدن) است (و این، آئین همه پیغمبران بوده است) و اهل کتاب (در آن) به اختلاف برنخاستند مگر بعد از آگاهی (بر حقیقت و صحت آن؛ این کار هم) به سبب ستمگری و سرکشی میان خودشان بود (و انگیزه ای جز ریاست خواهی و انحصارطلبی نداشت). و کسی که به آیات خدا (اعم از آیات دیدنی در آفاق و انفس، یا آیات خواندنی در کتاب های آسمانی پشت کند و) کفر ورزد (بداند که) بیگمان خدا زود حسابرسی می کند.

و پیامبر می فرماید: والذي نفس محمد بيده لا يسمع بي رجل من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم لا يؤمن بي إلا دخل النار" [صحيح مسلم ۱/ ۱۳۴].

ترجمه: قسم به کسی که جان محمد در دست اوست هر شخص یهودی و مسیحی که دعوت مرا بشنود و به آن ایمان نیاورد، وارد جهنم می شود.

و باز پیامبر می فرماید: وعن ابن مسعود، رضي الله عنه، قال: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي قُبَّةٍ نَحْوًا مِنْ أَرْبَعِينَ، فَقَالَ: «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا رُبْعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْجَنَّةَ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ، وَمَا أَنْتُمْ فِي أَهْلِ الشِّرْكِ إِلَّا كَالشَّعْرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الْأَسْوَدِ، أَوْ كَالشَّعْرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الْأَحْمَرِ» [متفق عليه].

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه گفت: ما در حدود چهل نفر با پیامبر خدا ﷺ در قبه ای (خیمهء مدور از خیمه های عرب) بودیم فرمود: آیا راضی می شوید که ۱/۴ حصه اهل بهشت باشید؟ گفتیم: بلی. فرمود: آیا راضی می شوید ۱/۳ حصه اهل بهشت باشید؟ گفتیم: بلی.

فرمود: سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، امیدوارم که شما نیمهء اهل بهشت باشید، زیرا به بهشت جز شخص مسلمان کسی داخل نمی گردد و شما در میان مردم مشرک مانند موی سفید در پوست گاو سیاه یا مانند موی سیاه در پوست گاو سرخ می باشید.

بخاطر همین است تکفیر نکردن آنانی که خدا و پیامبر آنان را تکفیر کرده‌اند یعنی تکذیب قرآن و سنت و هر کس هم قرآن و سنت را تکذیب نماید به اجماع کافر می‌گردد.

الله می‌فرماید: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾ [الزمر ۳۲].

ترجمه: چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد، و حقیقت و صداقت را که (توسط پیغمبران) بدو رسیده است (بدون کمترین پژوهش و اندیشه ای) تکذیب می‌کند؟ آیا منزل و مأوای کافران در دوزخ نخواهد بود؟ (پس بگذار هر چه می‌خواهند بگویند و بکنند، تا بدانجا می‌رسند).

الله می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾

ترجمه: آخر چه کسی ستمگرتر از کسی است که بر خدا دروغ بندد، و یا (دین) حق را چون بدو رسد تکذیب کند؟! آیا جایگاه کافران دوزخ نیست؟

و الله می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ - لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [الفصلت ۴۱-۴۲].

ترجمه: کسانی که قرآن را انکار می‌کنند بدان گاه که به ایشان می‌رسد، (بر ما پوشیده نمی‌ماند و سزای آن را می‌بینند). قرآن کتاب ارزشمند و بی نظیری است. هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد. چرا که) قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است).

این نصوص دلیل آشکار بر کسانی که آیات الله را تکذیب می‌کند.

در الدرر السنية ۹ / ۲۹۱ آمده است که: فإن الذی لا یکفر المشرکین، غیر مصدق بالقرآن، فإن القرآن قد کفر المشرکین، و أمر بتکفیرهم، عداوتهم و قتالهم.

یعنی: پس برآستی کسی که مشرکین را تکفیر نکند قرآن را صادق ندانسته است، پس برآستی که قرآن مشرکین را تکفیر کرده است و به تکفیرشان و عداوتشان و جنگیدنشان امر نموده است. از این رو باید روشن گردد که کافران نیز به دو دسته تقسیم می‌گردند:

۱. کافران اصلی، همه کسانی که خود را منتسب به اسلام نمی‌دانند و از اسلام نیستند. اینان نص صریح قرآن و سنت در مورد کافر بودنشان هست که هرکسی که آنان را تکفیر نکند بی‌گمان کافر می‌شود.

قاضی عیاض می‌فرماید: وَلِهَذَا نَكْفِرُ مَنْ لَمْ يَكْفُرْ مَنْ دَانَ بِغَيْرِ مِلَّةِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْمِلَلِ.. أَوْ وَقَفَ فِيهِمْ، أَوْ شَكَّ، أَوْ صَحَّحَ مَذْهَبَهُمْ.. وَإِنْ أَظْهَرَ مَعَ ذَلِكَ الْإِسْلَامَ وَاعْتَقَدَهُ وَاعْتَقَدَ إِبْطَالَ كُلِّ مَذْهَبٍ سِوَاهُ.. فَهُوَ كَافِرٌ بِإِظْهَارِهِ مَا أَظْهَرَ مِنْ خِلَافِ ذَلِكَ. [الشفاء بتعريف حقوق المصطفى ۲/ ۶۱۰].

قاضی عیاض می‌گوید: «به همین خاطر هرکس تمام کسانی را که دینی غیر از اسلام دارند از انواع دین‌ها، تکفیر نکند یا توقف کند یا شک نموده و یا مذهبشان را صحیح بداند را تکفیر می‌کنیم هرچند همراه آن اسلام را ظاهر نموده و به آن اعتقاد داشته باشد و هر مذهبی جز آن را باطل بداند پس او کافر است چونکه خلاف آنچه را می‌گوید ظاهر نموده است.»

شیخ عبدالله ابابطین رحمته الله می‌فرماید: وقد أجمع العلماء على كفر من لم يكفر اليهود والنصارى أو يشك في كفرهم، ونحن نتيقن أن أكثرهم جهال. [الانتصار لحزب الله الموحدين والرد على المجادل عن المشركين ۱/ ۴۳].

«مسلمانان بر کفر کسی که یهود و نصاری را تکفیر نمی‌کند یا در کفرشان شک می‌کند اجماع کرده‌اند و ما یقین داریم که اکثرشان جاهل هستند.»

۲. کسی که به اسلام منتسب باشد سپس ناقض آن را مرتکب شود پس در این حالت حکم کسی که او را تکفیر نمی‌کند بر اساس تفاوت ظهور کفرش و واضح بودن و عدم وضوح آن، متفاوت است پس هر اندازه که کفرش آشکارتر و واضح تر باشد کفر کسی که او را تکفیر نمی‌کند نزدیک تر بوده و هرگاه که کار مکفر (کفری) به نوعی تأویل یا خلاف برخورد کند دفع کفر از کسی که او را تکفیر نمی‌کند قوی تر است. [التقريرات المفيدة في أهم أبواب العقيدة ص ۵۸-۵۹-۶۰].

«بحثی درباره‌ی اینکه آیا اگر مردم در دارالکفر باشد کافر می‌شوند؟»

از جمله بدعت‌های خوارج غلاة عصر این است که هر آنکس را در دارالکفر باشد تکفیر می‌کنند و آنان را از دایره‌ی اسلام و ایمان خارج می‌گردانند.

این خطای بسیار بزرگی است. زیرا:

۱. در قسمت‌های قبلی جواب دادیم که، در دارالکفر اگر کسی نماز بخواند و اسلامش را آشکار کرده باشد حکم اسلام را دارد و تا زمانی که از او کفر دیده نشده نباید تکفیر گردد.

۲. جواب این مسئله در قضیه [التبعية و إستصحاب] داده شده:

در شریعت سه مسئله وجود دارد [نص، دلیل، تبعية].

-نص: مانند جاری کردن شهادتین با زبان و اینکه این مسئله را مردم شنیده باشند.

-دلیل: مانند نماز، که این امر دلالت بر اسلام شخص دارد و بایستی این مسئله دیده شده باشد.

-تبعية: به عنوان مثال این مسئله مانند این است که جلوی خانه ای چیزی را ببینی و بگوئی که این چیز متعلق به آن خانه است [بخاطر اینکه در جلوی آن خانه افتاده بود].

یعنی (التبعية) اجتهادی است و دلیل آشکار و صریح بر آن نیست، و اینکه این مسئله که می‌گویند حکم آنان کافر بودن است بر اساس اجتهاد شخصی آنان است و هیچ اجماعی بر آن نیست.

عزیزان، مسئله [دارالاسلام و دارالکفر] بحثی اجتهادی است و اختلافاتی بر سر آن است، با این وجود چگونه در این مورد غالیان خوارج حکم کفر صادر می‌نمایند.

امام شوکانی رحمته الله می‌فرماید: واعلم أن التعرض لذكر دار الإسلام ودار الكفر قليل الفائدة جدا لما قدمنا لك في الكلام على دار الحرب وأن الكافر الحربي مباح الدم والمال على كل حال ما لم يؤمن من المسلمين وأن مال المسلم ودمه معصومان بعصمة الإسلام في دار الحرب وغيرها. [السييل الجرار المتدفق على حدائق الأزهار ۱/ ۹۷۶].

ترجمه: و بدان که مشغول شدن به مسئله دارالاسلام و دارالکفر فائده‌اش جدا کم است، همچنان‌که قبلاً در مورد دارالحرب تقدیم و بیان نمودیم، و اینکه کافر حربی خون و مال در هر حالتی مباح

است مگر اینکه از سوی مسلمین به او امان داده شده باشد، و اینکه مسلمان خون و مالش بخاطر عصمت اسلام مصون است در دارالحرب.

و بدانید که مسئله تکفیر بخاطر اقامت گاه و دار مانند زهری است که سرچشمه اش به خوارج آزارقه باز می گردد. اصحاب نافع به الأزرق خارجی می گویند: (أن من قام دارالكفر فهو كافر، لا یسعه إلا الخروج). یعنی: اگر کسی در دارالكفر اقامت داشته باشد پس او کافر است و راه چاره ای ندارد جز خروج.

می دانیم که خوارج آزارقه آن زمان و این زمان نیز هر دار و سرزمینی که موافق هوا و هوس و آرزوی آنان نباشد آن مکان دارالكفر است، و حکم مردمانش را نیز کافر بودن می دانند.

دسته های دیگری از خوارج قدیمی به اسم (البهیسية) و (العوفية) بودند که می گفتند: (إذا كفر الإمام كفرت الرعية الغائب منهم و الشاهد). یعنی: هنگامی که پیشوا و امام کافر شود، همه رعیت زیر دستش نیز کافر می گردند.

در برابر اسود عنسی که ادعای پیامبری در یمن می کرد مردم بسیاری از یمن پیروش شدند و مرتد شدند و تا جایی پیش رفت که بیشتر مردم صنعاء دنباله روش شدند و مرتد گشتند و این امر در آخرین روزهای زندگی پیامبر ﷺ رخ داد، شهربان بن باذان که پیامبر ﷺ او را والی یمن گردانیده بود در صنعاء توسط اسود العنسی کشته شد، زمانی که دعوت اسود العنسی شایع تر گشت بعضی از یاران پیامبر از آن شهر رفتند و به سوی مدینه آمدند، آن مسلمانانی که باقی ماندند از روی ترس و خوف و تقیه با این مرتدین معامله می کردند ولی با ماندنشان در دارالكفر هیچ گاه کافر و مرتد نشدند و کسی هم آنان را مرتد و کافر نخواندند، بلکه یکی از آن مسلمانان که در آنجا بودند و مانده بودند، فیروز دیلمی و یارانش بودند که در آن زمان با نقشه ای اسود العنسی را توانستند بکشند و قدرت را دوباره به مسلمین بازگردانند.

اینگونه بود که شهر صنعا برای مدت چندین ماه به دارالكفر مبدل شده بود، پیامبر ﷺ هیچ گاه به آن مسلمینی که از روی تقیه و ترس در آنجا بودند و اقامت گزیده بودند نفرمود آنان بخاطر اقامت

در دارالکفر مرتد گشته‌اند و بخاطر اینکه از آنجا خارج نشده‌اند و به سوی مدینه هجرت نکرده‌اند آنان را تکفیر نکرد.

و زمانی که سرزمین مصر اشغال گردید و از دست مسلمین خارج شد و به دست عبیدیه کافر افتاد و آنان صاحب حکومت گشتند، آن سرزمین بعد از آنکه درالاسلام بود به دارالکفر مبدل گشت ولی اکثریت مردم مسلمان بودند، اینگونه بود که به مدت ۲۰۰ سال، مصر در زیر حکم عبیدیه مانده بود و هرچه کفر و زندقه و رافضی‌گری بود در آنجا آشکار گشت تا اینکه ابن الجوزی کتابی در این مورد به اسم (النصر علی مصر) نگاشت و می‌دانیم که هیچ کس از اهل علم نفرمودند مادامی که کفار بر جایی چیره گشتند و آنجا به دارالکفر مبدل شد همه مردمان آن دار نیز کافر می‌شوند. بلکه در سرزمین مصر بسیاری عالم و شرع شناس مانده بودند و وجود داشتند که پنهان بودند و جرأت نداشتند عقیده و باور خود را در مورد عبیدیه آشکار کنند، از علماء بودند که از ترس کشته شدن جرأت نداشتند که حتی احادیث پیامبر ﷺ را بیان کنند. از آنان عالم بزگوار محدث (ابراهیم بن سعید الحبال صاحب عبدالغنی بن سعید). بخاطر ظلم و ستم بنی عبیدیه که بر مسلمین و مردم انجام می‌دادند، مردم مسلمان کینه و بغض خود را نهان کرده بودند و گاهی اوقات نیز که کینه خود را آشکار می‌کردند با وجود اینکه می‌دانستند دچار بلاء و آزار می‌شوند. امام سیوطی رحمته در مقدمه تاریخ الخلفاء می‌آورد که: إن العزيز صعد المنبر يوماً فرأى ورقة فيها مكتوب: بالظلم والجور قد رضينا... وليس بالكفر والحماسة [تاريخ الخلفاء ۱/ ۱۱]. یعنی: اینکه العزيز روزی بر سر منبر رفت، پس کاغذهائی دید که در آنها مکتوب شده بود: براستی که ما به ظلم و جور راضی شده بودیم و نه به کفر و حماقت.

عبیدی‌ها برای مسلمانان از تاتارها بدتر بوده‌اند همچنانکه امام ذهبی رحمته برایمان بیان می‌فرماید که عبیدی‌ها به صورت آشکارا به پیامبران ناسزا و طعن می‌زدند و به گونه ای به صحابه اهانت می‌کردند که قابل بیان نمی‌باشد. امام سیوطی رحمته از أبي الحسن القابسي نقل می‌کند که: أن الذين قتلهم عبيدالله و بنوه من العلماء و العباد أربعة آلاف رجل ليردوهم عن الترضي عن الصحابة فاخترأوا الموت، قال: فيا حبذا لو كان رافضيا فقط، ولكنه زندیق [تاريخ الخلفاء ۱/ ۱۳].

ترجمه: اینکه کسانی که توسط عبیدالله و فرزندان کشته شدند از علماء و دانشمندان تعدادشان ۴۰۰۰ هزار مرد بود بخاطر اینکه از ترضی (رضایت فرستادن مانند گفتن رضی الله عنهم) جستن از صحابه دست نکشیدند پس مرگ را اختیار کردند، گوید: ای کاش فقط رافضی می بودند لکن زندیق بودند.

حتی بسیاری از علمای بزرگ و شرع شناسان در آنجا مانده بودند مانند ابی محمد القیروانی که ماندن در مصر را اختیار کرده بودند تا مراقب مسلمین باشند و صدایشان را بلند بنمایند.

و یکی از آن عالمان شهید که مردانه در برابر کافران طاغوتی ایستاد ابوبکر نابلسی بود که یکی از طاغوتان بنی عبیدیه خواست او را نزدش ببرند، او را نزدش بردند و به ابوبکر نابلسی گفت: بلغنا أنك قلت: إِذَا كَانَ مَعَ الرَّجُلِ عَشْرَةُ أَسْهُمٍ وَجَبَ أَنْ يَرْمِيَ فِي الرُّومِ سَهْمًا وَفِينَا تِسْعَةٌ. قَالَ: مَا قُلْتُ هَذَا بَلْ قُلْتُ: إِذَا كَانَ مَعَهُ عَشْرَةُ أَسْهُمٍ وَجَبَ أَنْ يَرْمِيَكُمْ بِتِسْعَةٍ، وَأَنْ يَرْمِيَ الْعَاشِرَ فَيَكُمُ أَيْضًا فَإِنَّكُمْ غَيَّرْتُمُ الْمَلَّةَ وَقَتَلْتُمُ الصَّالِحِينَ، وَادَّعَيْتُمْ نَوْرَ الْإِلَهِيَّةِ فَشَهَرُهُ ثُمَّ ضَرَبَهُ ثُمَّ أَمَرَ يَهُودِيًّا فَسَلَخَهُ. [سير أعلام النبلاء ۱۶/۱۴۸].

به ما رسانده اند که تو گفته ای اگر ۱۰ تیر در نزدم باشد، ۹ تیر را به سوی روم پرتاب می کنم و ۱ تیر را به سوی مصری ها، او نیز گفت نه من اینگونه نگفته ام، طاغوت بنی عبیدیه پنداشت که او پشیمان شده است و به ابوبکر نابلسی گفت پس چه گفته ای؟ گفت من گفته ام که بلکه باید ۹ تیر را به سوی شما پرتاب کرد و تیر دهم را به سوی روم، او نیز گفت چرا؟ ابوبکر نابلسی گفت: بخاطر اینکه شما دین این امت را عوض کردید و صلحاء را کشتید و نور الهی را خاموش کردید و به سوی چیزهایی دعوت نمودید که شایسته یاران نبود. سپس طاغوت حمله نمود و با چوب شروع به زدند نمود، سپس یک یهودی را فراخواند تا پوست از بدنش بکند و در حین اینکه این یهودی پوستش را می کند او قرآن می خواند، یهودی گفت: دلم سوخت به حالش در زمانی که دیدم درد به قلبش رسید و آن گاه چاقویی بر قلبش فرو نمودم و مرد.

شاید با این اندک داستان ها و مطالبی واقعی که بیان نمودیم فهمیده باشید که حال و روز مسلمانان در زیر دست ظالمان و کافران از چند حالت به در نبوده است؛ دسته ای مظلوم و بی قدرت بوده اند

و دسته ای خود را نهان نموده‌اند و در حالت تقیه و خوف به سر برده‌اند و دسته ای مدافع بوده‌اند و مجاهدی در راه دین الله بوده‌اند، هیچ وقت علماء آن مردمان را که در دارالکفر چنین وضعیتی داشته‌اند را در سراسر تاریخ تا زمانی که کفر و ناقضی از نواقض اسلام از آنان ندیده‌اند تکفیر نکرده‌اند، بلکه کسانی را تکفیر کرده‌اند که کفار را نصرت می‌دادند و یا پشتیبانی خود را برای آنان آشکار می‌کردند یا به صورت ابزار دست دولت‌های کفری آنان قرار می‌گرفتند. همچنانکه امام ابن کثیر دمشقی رحمته الله سخنان زیبای امام ابوبکر باقلانی رحمته الله را برایمان در مورد عبیدیه نقل می‌کند که فرموده است: **إن مذهبهم الكفر المحض، واعتقادهم الرفض، وكذلك أهل دولته ومن أطاعه ونصره ووالاه، قَبَحَهُمُ اللَّهُ وَإِيَّاهُ.** [البداية والنهاية ۱۱ / ۳۲۲].

ترجمه: براستی که مذهبشان کفر محض است، اعتقادشان رافضی گری است، و همچنانکه اهل دولتش و کسی که اطاعتش می‌کند و نصرت و یاری‌اش می‌دهد، خداوند چهره‌اش را زشت نماید و از بینش ببرد.

نمونه‌ی این موارد در تاریخ اسلامی بسیارند. اما هدف از طرح این نمونه‌ها این بود تا بدانید که غلاة خوارج شخص را به خاطر حضورش در دارالکفر تکفیر می‌کنند. پس بدانید دولت اسلامی و اهل سنت از این غالیان خارجی بیزارند.

«دلیل علماء درباره‌ی «تبعیه و استصحاب» که يك معنا دارند،

چیست؟»

۱. امام ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: **الظاهر يقدم على إستصحاب و على هذا عامة أمور الشرع.. والتمسك بمجرد إستصحاب حال عدم الألفة مطلقاً** [مجموع الفتاوى ۲۳ / ۱۳].
ترجمه: «(دلیل) ظاهر و آشکار بر استصحاب پیش‌تر است و عموم امور شرعی بر این اساس است.. و چنگ زدن به فقط استصحاب برای حالت عدم (ادله) است و آن ضعیف‌ترین ادله است مطلقاً».

۲. امام ابن قیم رحمته الله می فرماید: شهادة العدل رجلا كان أو امرأة أقوى من إستصحاب الحال فإن إستصحاب الحال من أضعف البينات [إعلام الموقعين ۹۶/۱].
ترجمه: «شهادت عادلانه‌ی مرد یا زن قوی تر است از أستصحاب الحال پس استصحاب الحال از ضعیف ترین دلیل هاست.

«دلایل در مورد صحابه و سلف در مورد اینکه در مورد اشخاص و فرقه‌هایی اختلاف داشته‌اند و ولی صحابه یکدیگر را به خاطر این مسئله تکفیر نکرده‌اند»

۱. اختلاف صحابه در مورد آن منافقانی که از جنگ احد برگشتند و دسته ای از صحابه فرمودند بکشیمشان و دسته ای دیگر فرمودند که آنان مسلمان‌اند. و سپس آیه قرآن «النساء ۸۸» نازل شد. این قضیه به صورت تفصیلی در تفسیر امام ابن کثیر رحمته الله آمده است: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى أَحَدٍ، فَارْجَعَ نَاسٌ خَرَجُوا مَعَهُ، فَكَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهِمْ فِرْقَتَيْنِ: فِرْقَةٌ تَقُولُ: نَقْتُلُهُمْ. وَفِرْقَةٌ تَقُولُ: لَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ: {فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ} فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: "إِنَّهَا طَيْبَةٌ، وَإِنَّهَا تَنْفِي الْخَبَثَ كَمَا تَنْفِي النَّارُ خَبَثَ الْفِضَّةِ". خَرَجَاهُ فِي الصَّحِيحَيْنِ، مِنْ حَدِيثِ شُعْبَةَ [سند این قضیه در صحیح البخاری برقم (۱۸۸۴)، (۴۰۵۰) و صحیح مسلم برقم (۱۳۸۴). و تفسیر ابن کثیر ۳۷۱/۲ آمده است].

سؤال ما از غالیان خارجی این است که آیا می توانند آن دسته از صحابه که این منافقین را تکفیر نکردند و مسلمان دانستند را تکفیر کنند؟!
این قضیه شایسته تفکر است ای مسلمین.
۲. اختلاف صحابه بر سر ابن صیاد.

در صحیح مسلم از عمر بن المنکدر روایت است که فرمود: رَأَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَخْلِفُ بِاللَّهِ أَنَّ ابْنَ صَائِدِ الدَّجَالِ، فَقُلْتُ: أَتَخْلِفُ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَخْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [صحیح مسلم ۴/ ۲۲۴۳].

ترجمه: روایت است که جابر بن عبدالله - رضی الله عنه - به نام خدا سوگند یاد می‌کرد که ابن صیاد، همان دجال است. راوی می‌گوید: گفتم: بخدا سوگند می‌خوری؟ گفت: شنیدم که عمر - رضی الله عنه - در این مورد نزد نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - سوگند یاد می‌کرد و آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - هم او را منع نفرمود.

و در صحیح مسلم از ابوسعید خدری روایت است که: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: صَحِبْتُ ابْنَ صَائِدٍ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ لِي: أَمَا قَدْ لَقِيتُ مِنَ النَّاسِ، يَزْعُمُونَ أَنَّي الدَّجَالُ... قَالَ: فَلَبَسَنِي (أي جعلني ألبس في أمره وأشك فيه). [صحیح مسلم ۴/ ۲۲۴۱].

ترجمه: از ابی سعید خدری روایت است که: با ابن صائد هم نشین بودم به سوی مکه، پس به من گفت: براستی با مردم ملاقات کردم و روبرو شدم گمان نمودند که من دجال هستم، ابو سعید می‌فرماید: آنگونه گشتم که در او شک کنم.

3. حمود بن عبدالله التويجرى رحمه الله در کتابش از امام بیهقی رحمته الله قولی نقل می‌کند و می‌فرماید که ایشان گفته‌اند: اختلف الناس في ابن صياد اختلفا كثيرا هل هو دجال [إتحاف الجماعة بما جاء في الفتن والملاحم وأشرار الساعة ۲/ ۳۵۹].

ترجمه: مردم در مورد ابن صیاد اختلاف بسیاری نمود که آیا او دجال است؟ در بعضی روایت از او به ابن صیاد یاد کرده‌اند و در بعضی روایات از او به ابن صائد که هر دو اسم یکی هستند. اما آنچه در اینجا آشکار می‌گردد که صحابه در این امر اختلاف داشته‌اند که آیا ابن صیاد کافر است یا مسلمان. زیرا اگر دجال می‌بود بی‌گمان کافر است. اختلاف صحابه در این بود که آیا او دجال است تا تکفیر شود یا اینکه دجال نیست. عده ای باور داشتند دجال است پس کافر است. دسته ای دیگر می‌گفتند خیر دجال نیست و مسلمان است زیرا می‌گویند که اگر کافر می‌بود باید کشته می‌شد و کشته نشد پس حکم اسلام بر سرش داده شد.

۴. اختلاف امام ابوبکر و امام عمر در مورد اهل الردة و مانعین زکات.
این حدیث در صحیح بخاری آمده است که ابوبکر فرمود باید با آنان پیکار شود زیرا مرتدند، عمر نیز فرمود چگونه با کسانی که لا إله إلا الله می گویند می جنگی؟...
سؤال ما از غلاة این است که آیا می توانید در اینجا امام عمر را داخل در ناقض سوم اسلام نمائید بخاطر اینکه مرتدین را در آن لحظه تکفیر نمود؟

بی گمان باید بگویند خیر، خب باشد بایستی این را نیز اعتراف بکنند که این ناقض در همه جا عمل نمی کند.

۵. از این عجیب تر این است که وارد شده است که امام شافعی رحمته الله و امام ابن عبدالبر رحمته الله و غیر آنان، آنانی که اهل الردة بودند را نیز کافر نمی دانستند و می گویند که بعضی از آنان مسلمان اند!!
امام شافعی رحمته الله می فرماید: اهل الردة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ضربان: قَسْمُ مانعی الزکاة اهل ردّة، لا من جهة ارتدادهم عن الدين، ولكن من جهة ارتدادهم عن الطاعة [نهاية المطلب في دراية المذهب ۱۷/ ۱۳۶].

ترجمه: اهل ارتداد بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو دسته هستند: دسته ای از آنان مانعین زکات هستند، ارتدادشان از جهت دین نیست، و لکن از جهت ارتدادشان از طاعت است.
امام ابن عبدالبر رحمته الله می فرماید: لَا تَنْهَمُ ارْتَدُّوا عَنْ آدَاءِ الزَّكَاةِ وَمَعْلُومٌ مَشْهُورٌ عَنْهُمْ أَنَّهُمْ قَالُوا مَا تَرَكْنَا دِينَنَا وَلَكِنْ شَحَحْنَا عَلَى أَمْوَالِنَا [التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد ۲۱/ ۲۸۲].
ترجمه: بخاطر اینکه آنان از دادن زکات مرتد شدند و معلوم مشهور است که آنان می گفتند که ما دینمان را ترک نکرده ایم و بلکه ما بر اموالمان خسیس گشته ایم.

این دو امام بزرگوار می گویند که بعضی از آنان مسلمان اند و چندین نفر دیگر از امامان مذاهب که اینگونه می گویند، در برابر ابن تیمیه و علمای نجد مانعین زکات را همگی شان را مرتد می دانند.
برای اطلاعات بیشتر در این خصوص به کتاب [منهاج السنة النبوية ۴/ ۵۰۰] و کتاب [تبرئة الشيخين ص ۱۷۲ شیخ سلیمان بن سمحان].

پس مشاهده نمائید که در باب مرتد، اختلافات بسیاری وجود داشته است حتی با وجود نصوص صریح در این باره، پس از غلاة خوارج که سفیهان امت اند می پرسیم که چگونه شما آن همه مردم را تکفیر می کنید با دلایل [ظنی الثبوت - غلبة الظن] و [تبعیه و استصحاب]. و از این بدتر نیز این است که کسی که تکفیرشان نکند او را نیز تکفیر می نمایند. سبحان الله والله عجباً علی جرئتکم یا خوارج الغلاة!

«اختلاف بسیار در بین علماء سلف درباره‌ی کفر ﴿خوارج-قدریه-

جبریه﴾»

۱. سیدنا علی رضی الله عنه می فرماید: «عن طارق ابن شهاب قال كنت عند علي بن أبي طالب رضي الله عنه فسئل عن أهل النهر أهم مشركون؟ قال: «من الشرك فروا». قيل: فمنافقون هم؟ قال: «إن المنافقين لا يذكرون إلا قليلا»، قيل: فما هم؟ قال: «قوم بغوا علينا» [رواه ابن أبي شيبة في ((المصنف)) (١٥ / ٣٣٢). تفسير قرطبي ١٦ / ٣٢٤].

ترجمه: «از طارق بن هشام آمده است که: من در نزد علی بن ابی طالب رضی الله عنه بودم که از وی در مورد مردمان اطراف رودخانه (نهروان) پرسیده شد که آیا آن‌ها مشرک هستند؟ ایشان هم فرمودند: آن‌ها از شرک فرار می کنند. پرسیده شد: پس آیا آن‌ها منافق هستند؟ فرمود: منافقین بسیار اندک ذکر می کنند. پرسیده شد: پس این‌ها چی اند؟ ایشان هم فرمودند: گروهی هستند که بر علیه ما شورش کرده اند (و از دستور ما خارج گشته اند).

۲. ابن تیمیه می فرماید: فَإِنَّ الْأُمَّةَ مُتَّفِقُونَ عَلَى ذَمِّ الْخَوَارِجِ وَتَضْلِيلِهِمْ، وَإِنَّمَا تَنَازَعُوا فِي تَكْفِيرِهِمْ، عَلَى تَكْفِيرِهِمْ عَلَى قَوْلَيْنِ مَشْهُورَيْنِ مِنْ مَذْهَبِ مَالِكٍ، وَأَحْمَدَ، وَفِي مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ أَيْضًا نِزَاعٌ فِي كُفْرِهِمْ [الفتاوى الكبرى لابن تیمیه ٣ / ٥٤٠]

ترجمه: پس برآستی که امت بر مذمت خوارج و گمراهی شان متفق هستند، و قطعاً در تکفیرشان اختلاف کردند، بر تکفیرشان دو قول مشهور از مذهب مالک و أحمد وجود دارد و در مذهب شافعی همچنین نزاع است در کفرشان.

و باز شیخ الاسلام ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ گفته است: «ومما يدل على أن الصحابة لم يكفروا بالخوارج أنهم كانوا يصلون خلفهم وكان عبد الله بن عمر رضي الله عنه وغيره من الصحابة يصلون خلف نجدة الحروري وكانوا أيضا يحدثونهم ويخاطبونهم كما يخاطب المسلم المسلم؛ كما كان عبد الله بن عباس يجيب نجدة الحروري لما أرسل إليه يسأله عن مسائل وحديثه في البخاري، وكما أجاب نافع بن الأزرق عن مسائل مشهورة وكان نافع يناظره في أشياء بالقرآن كما يتناظر المسلمان وما زالت سيرة المسلمين على هذا ما جعلوهم مرتدين كالذين قاتلهم الصديق... فالصحابه رضي الله عنهم والتابعون لهم بإحسان لم يكفروهم ولا جعلوهم مرتدين ولا اعتدوا عليهم بقول ولا فعل بل اتقوا الله فيهم وساروا فيهم السيرة العادلة». [منهاج السنة ٥ / ٢٤٧].

یعنی: آنچه که ثابت می‌کند که اصحاب رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم خوارج را کافر نمی‌دانستند این است که در پشت سر آنها نماز می‌خواندند، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما و اصحابی غیر از او نیز پشت سر نجدی الحروری نماز می‌خواندند و با آنها همچون یک مسلمان گفتگو و معاشرت می‌کردند؛ همچنانکه عبدالله بن عباس پاسخ نجدی الحروری را می‌داد زمانی که از وی پرسیده می‌شد، این هم حدیثی است که در بخاری ثبت شده است، همچنانکه نافع بن بن ارزق پاسخ بسیاری از سوالاتی را می‌داد که از وی پرسیده می‌شد، نافع با قرآن با آنها به نحوی گفتگو می‌کرد که شایسته‌ی دو مسلمان در حین گفتگو است، روش مسلمین به همین شیوه ادامه داشت و آنها را مرتد نمی‌دانستند همچون مرتدینی که ابوبکر صدیق با آنها وارد جنگ گردید. ... پس اصحاب رضی الله عنهم و کسانی که به نیکی از آنها تبعیت نموده‌اند خوارج را کافر ندانسته و آنها را در جایگاه مرتدین قرار نمی‌دادند و نه با گفتار و نه با کردار به آنها تجاوز نموده‌اند، بلکه در روش برخورد با آنها از الله می‌ترسیدند و نسبت به آنها دادپرور و عادل بودند.

۳. حافظ ابن حجر می‌فرماید: لِمَنْ قَالَ بِتَكْفِيرِ الْخَوَارِجِ وَهُوَ مُقْتَضَى صَنِيعِ الْبُخَارِيِّ حَيْثُ قَرَنَهُمْ بِالْمُلْحِدِينَ وَ... كَذَا قَالَ قُرْطُبِي [فتح الباری ۱۲ / ۳۱۳].

ترجمه: برای کسی که گوید خوارج تکفیر می شوند و از آنان صاحب بخاری (اسماعیل بن محمد بخاری) که در کنار ملحدین برای آنان حساب می کنند... همچنانکه قرطبی گوید.

و باز ابن حجر می گوید که اکثر اصولین اهل سنت خوارج را به دلیل اینکه مردم را به خاطر ارتکاب گناهان کبیره تکفیر می کنند فاسق دانسته اند نه کافر: «ذهب أكثر أهل الأصول من أهل السنة إلى أن الخوارج فاسق وأن حكم الإسام يجري عليهم لتلفظهم بالشهادتين ومواظبتهم على أركان الإسام وإنما فسقوا بتكفيرهم المسلمين مستندين إلى تأويل فاسد وجرهم ذلك إلى استباحة دماء مخالفيهم وأموالهم والشهادة عليهم بالكفر والشرك». [فتح الباري ۱۲ / ۳۷۵].

۴. امام نووی رحمته الله می فرماید: «الْمَذْهَبُ الصَّحِيحُ الْمُخْتَارُ الَّذِي قَالَهُ الْأَكْثَرُونَ وَالْمُحَقِّقُونَ أَنَّ الْخَوَارِجَ لَا يَكْفُرُونَ كَسَائِرِ أَهْلِ الْبِدْعِ» [شرح مسلم ۲ / ۵۰].

ترجمه: مذهب (روش و راه) صحیح برگزیده این است که اکثریت و محققین آن را گفته اند، اینکه خوارج مانند دسته های اهل بدعت کافر نمی شوند.

باز در جایی دیگر می فرماید: امام نووی رحمته الله نیز می فرماید: «ومذهب الشافعي و جماهير أصحابه العلماء أن الخوارج لا يكفرون». آه [شرح صحیح مسلم ۷ / ۲۲۵].

یعنی: نزد مذهب شافعی و عموم علماء و اصحابش خوارج کافر نمی گردند.

۵. امام خاطبی رحمته الله اجماع علمای مسلمین را می آورد مبنی بر اینکه خوارج کافر نیستند و می فرمایند: «أجمع علماء المسلمين على أن الخوارج مع ضلالتهم، فرقة من فرق المسلمين، وأجازوا مناكلتهم، وأكل ذبائحتهم، وأنهم لا يكفرون ما داموا متمسكين بأصل الإسلام». [فتح الباري ۱۲ / ۳۷۵].

ترجمه: علمای مسلمین یکصدا هستند مبنی بر اینکه خوارج، با وجود آنکه گمراه هستند، باز فرقه ای هستند از فرقه های مسلمین؛ اجازه داده اند به اینکه با آنها همسرگیری و ازدواج شود و کافر نمی گردند تا زمانی که به اصل اسلام چنگ زده باشند.

۵. امام شاطبی رحمته الله می فرماید: العلماء من السلف الاول وغيرهم اختلفوا في تكفير كثير من فرقهم مثل الخوارج والقدريه وغيرهم [الإعتصام ۱/ ۱۲۸].

ترجمه: علماء سلف اول و غیرشان در تکفیر فرقه های زیادی اختلاف ورزیده اند مانند خوارج و القدریه و غیرشان.

❖ همانطور که ملاحظه فرمودید می بینید که در بین بخاری و قرطبی و بقیه امامان چون نووی و ابن حجر و ابن تیمیه و حتی سیدنا علی رضی الله عنه اختلاف بر سر تکفیر خوارج موجود است. پس از غلاة خوارج می پرسیم که چگونه بر سر مسئله ای اجتهادی که علما بر سر آن بحث نموده اند مانند دارالاسلام و دارالکفر اختلاف وجود ندارد و شما به میل و آرزوی خود تکفیر می وزرید؟

❖ سؤال بعدی ما از غلاة خوارج این است که چرا این امامان و علماء همدیگر را بخاطر تکفیر یا عدم تکفیر خوارج، تکفیر نکرده اند؟ می دانید چرا؟ زیرا آنان عالم بودند و اینان سفیه و جویهل هستند.

❖ بنگرید که موقف امام احمد رحمته الله در مورد تکفیر حروریه و مارقه (خوارج) چگونه است و آن گاه در منهج غالیان خوارج هم بنگرید: روی الخلال بإسناده [ص ۱۴۶-رقم ۱۱۲] و أخبرني محمد بن أبي هارون أن اسحاق حدثهم أن أبا عبدالله (إمام احمد) سئل عن الحرورية والمارقه يكفرون. قال: اعفني من هذا و قل كما جاء في الحديث [قال المحقق إسناده صحيح].

ترجمه: از امام احمد بن حنبل رحمته الله در مورد حروریه و مارقه (خوارج) پرسیده شد که آیا کافر هستند؟ فرمود: ببخشید مرا از این حکم (حکم کفر) و بگو مرا از آنچه در حدیث آمده است.

«بر سر کفر و کافر بودن حجاج بن یوسف اختلاف بوده است»

۱. ابن حجر می فرماید: کفره جماعة منهم سعيد بن جبیر والنخعی ومجاهد وعاصم بن أبي النجود والشعبي وغيرهم [تهذيب التهذيب ۲/ ۲۱۱].

ترجمه: جماعتی (حجاج را) کافرش دانسته اند از آنان سعيد بن جبیر و النخعی و مجاهد و عاصم بن أبي النجود و شعبی و غیرشان.

۲. ابن کثیر می فرماید: اختلفوا في الحجاج فسألوا مجاهد فقال: شيخ كافر... و عن معمر عن ابن طاوس عن أبيه قال عجباً لإخواننا من أهل العراق يسمون الحجاج مومناً [البداية و النهاية ۲/ ۳۶۵]

ترجمه: در مورد حجاج اختلاف نمودند پس از مجاهد پرسیدند پس گفت: پیر کافری است و از معمر بن ابن طاوس از پدرش روایت است که گوید شگفتا برای برادرانمان از اهل عراق که حجاج را مؤمن می نامند.

❖ در برابر عبدالله بن عمر و سفیان ثوری و بعضی دیگر حجاج را تکفیر نکرده اند.

❖ اما سعيد بن جبیر و مجاهد و... آنانی که حجاج را تکفیر نکردند را تکفیر نکرده اند. پس

آیا بر طبق مبانی غلاة خوارج آنان نیز کافر بوده اند؟ یا این سفاهت و جهل این غلاة بر مسئله ناقض سوم اسلام است؟

❖ از همه زیباتر این است که طاووس می فرماید: شگفتا برای برادرانمان از اهل عراق که

حجاج را مؤمن می نامند.. پس دقت فرمائید طاووس می فرماید برادرانمان. نفرمود کافرانی

که حجاج را مؤمن می دانند!

سبحان الله از جهل این غلاة.

«بخش سوم: پاسخ به شبهات»

شبهه اول: خوارج به این آیه استناد می‌کنند و می‌گویند: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [توبه ۱۹].

ترجمه: آیا (رتبه سقایت و) آب دادن به حاجیان و تعمیرکردن مسجدالحرام را همسان (مقام آن) کسی می‌شمارید که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است و در راه خدا جهاد کرده است (و به جان و مال کوشیده است؟ هرگز منزلت آنان یکسان نیست و) در نزد خدا برابر نمی‌باشند، و خداوند مردمانی را که (به خویشتن به وسیله کفرورزیدن، و به دیگران به وسیله اذیت و آزار آنان) ستم می‌کنند (به راه خیر و صلاح دنیوی و نعمت و سعادت اخروی) رهنمود نمی‌سازد. می‌گویند: بنا به این آیه شعائری مانند نماز دلیل برای مسلمان بودن نمی‌باشد.

پاسخ: می‌گوئیم دو آیه قبل از این آیه را بخوانید که الله فرموده است: ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ﴾ [توبه ۱۷].

ترجمه: مشرکانی که به کفر خویش گواهی می‌دهند حق ندارند مساجد خدا را (با عبادت یا تعمیر و تنظیف و خدمت) آباد کنند. آنان اعمالشان هدر و تباه است (و اجر و مزدی به کارهایشان تعلق نمی‌گیرد) و جاودانه در آتش دوزخ ماندگار می‌مانند.

بخاطر این شعائر سودی به حال کافران نداشت زیرا ﴿شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ﴾. به کفر خویش گواهی می‌دهند، بودند. آنان به کفر خود شهادت داده بودند و مانند آن کسی نیستند که نماز می‌خواند و شهادتین را بر زبان آورده و کفری از او دیده نشده است. آنان بخاطر آن، این شعائر سودی به حالشان نداشت زیرا نه شهادتین می‌گفتند و نه نماز و روزه بجا می‌آوردند و بر شرک و کفر خود بودند. پس چگونه این گونه به آیات استناد می‌کنند و این را با آن کسی که شهادتین می‌گویند و کفر و شرکی از او ظاهر نشده است قیاس می‌نمایند!

شبهه دوم: می‌گویند ابراهیم علیه السلام همه را تکفیر کرده است پس ما نیز باید اینگونه باشیم.

پاسخ: بله اینگونه بود. ولی او قومش همگی مشرک بودند و تنها همسرش و لوط علیه السلام مسلمان بودند. بخاطر همین اینگونه به صورت عمومی تکفیرشان کرد. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾ [انبیاء ۵۲].

ترجمه: آن گاه که به پدرش و قوم خود گفت: این مجسمه‌هائی که شما دائماً به عبادتشان مشغولید چیست‌اند (و چه ارزشی دارند؟ چرا باید چیزهائی را بپرستید که خودتان آن‌ها را ساخته و پرداخته کرده‌اید؟!).

و می‌فرماید: ﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [عنکبوت ۲۶].
ترجمه: لوط به ابراهیم ایمان آورد (که خود از موحدان بزرگ بود). ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم (و در راه رضای او گام برمی‌دارم) چرا که او مقتدر (است و مرا از دست دشمنانم می‌رهاند و به آرزویم می‌رساند، و) حکیم است (و به من جز کاری را فرمان نمی‌دهد که در آن خیر و صلاح باشد. ابراهیم از عراق به شام مهاجرت کرد و قوم و قبیله خود را رها ساخت).

در صحیح بخاری آمده است: قال يا سارة ليس على وجه الأرض مؤمن غیری و غیرک [صحیح البخاری ۲۶/۳].

ترجمه: یا ساره بر روی زمین غیر من و غیر تو مؤمنی نیست.

❖ این‌ها همگی دلیل بر این هستند که این امری واقعی بوده است و حضرت ابراهیم علیه السلام الکی تکفیری نکرده است بلکه حقیقت داشته است که تنها مومنان روی زمین ابراهیم و سارة بوده‌اند و سپس لوط علیه السلام مسلمان شده است. بله پس به همین خاطر قومش را تکفیر نموده است چون امری واقع بوده است. ولی خوارج غلاة چرا جاهلانه و از روی غیر حقیقت تکفیر می‌نمایند؟

همچنین امام طبری رحمه الله در تفسیرش درباره‌ی این آیه‌ی سوره زخرف **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ** می‌فرماید: **يقول تعالى ذكره: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ﴾ الذين كانوا يعبدون ما يعبده مشركو قومك** یا محمد [الطبری ۵۸۸/۲۱].

ترجمه: الله تعالى می‌فرماید: (ای پیغمبر!) برای تکذیب کنندگان معاصر بیان کن گوشه‌ای از داستان ابراهیم را. کسانی که عبادت می‌کنند آنجا مشرکین قومت عبادتش می‌کردند ای محمد.

پس این آیه درباره‌ی قوم مشرکان است، نه این قومی که مردمش مسلمان‌اند و پایه‌های اسلام را آشکار کرده‌اند.

اگر بگویند خب مشرکان قریش نیز خود را به دین ابراهیم می‌دانستند غالباً و حج می‌کردند و بسیار عبادت می‌ورزیدند، ولی با این اعمال مسلمان و ابراهیمی نشدند زیرا شرک و کفر داشتند و موحد نبودند. جوابمان به آنان این است که می‌گوئیم: بله این سخت‌تان راست است ولی این قیاستان باطل است و با مردم مسلمان قیاسش می‌کنید اشتباه است زیرا، اولاً: خداوند متعال بنا به نص قرآن آنان را تکفیر نموده و به مشرک از آنان نام می‌برد، همچنین پیامبر (نیز آنان را تکفیر نمود و آنان را از دین ابراهیم ندانست. ثانیاً: با آمدن دین اسلام و پیامبر (، دین ابراهیمی (حنیف) نسخ گردید و منسوخ شد و به هیچ شیوه‌ای اعتباری برایش نماند. ثالثاً: همه مشرکین قریش در آن زمان جزو کفار و مشرکین بودند و هیچ دینی بر روی زمین نمانده بود و تمامی ادیان دستکاری شده و تحریف شده بود. اما این قیاستان باطل است زیرا مردم مسلمان به ظاهر اظهار اسلام نموده‌اند و مانند مشرکین قریش نیستند که اظهار شرک کرده بودند و اینکه تا زمانی کفری از مردم مسلمان دیده نشود باید براساس ظاهر بر او حکم کرد. در بین مردم مسلمان وجود دارد اظهار اسلام می‌کنند، وجود دارند مسلمان و مستضعف‌اند، وجود دارند که کفر و شرک انجام می‌دهند، وجود دارند مسلمان است و مکره است، به همین خاطر بر اساس استصحاب که ضعیف‌ترین دلیل خوارج غلاة برای تکفیر عمومی مسلمین از آن استفاده می‌کنند نمی‌شود حکم بر مسلمین داد و خون و مال عموم را حلال دانست. زیرا مسئله تکفیر و کشتن مسئله حساسی است و باید شروط و ضوابط و موانع آن را لحاظ نمود و زیاد بر آن باید احتیاط کرد. این مسئله حکمش بسیار خطرناک است و

هیچ گاه علمای اهل سنت در موضوع تکفیر عجول نبوده‌اند و بسیار از این مسئله خوف داشته‌اند و مانند این جهال غلاة رمکی تکفیر نکرده‌اند، این نیز بخاطر این بوده است که بخاطر هشدار و گناه بودن به ناحق ریختن خون مؤمن و مسلمان است که در قرآن بیان شده است. زیرا تکفیر کردن موجب حلال شدن خون و جان و مال کسی که تکفیر شده است می‌گردد پس بایستی نهایت احتیاط را به خرج داد و همه اصول و مبانی تکفیر را لحاظ نمود و مانند این غلاة خوارج سریع و عجولانه اقدام به چنین اموری نکرد.

براستی کسانی که ترس الله در دلشان نمانده است اینگونه بدون پروا و مفت اقدام به ریختن خون و مال مسلمانان کرده‌اند. که همه مسلمین و دولت اسلامی از اینگونه غلاة خارجی بیزارند.

رابعاً: پس از اینکه دانستیم بین مردم مسلمان و مردم پیش از اسلام تفاوت وجود دارد. و دانستیم که در بین مردم مسلمان، مردم مستضعف، مکره وجود دارد و دانستیم که دین اسلام بدون تحریف مانده است و مانند ادیان سابق نیست. باید دانست که حکم دادن دنیا بر مردم براساس قرآن و سنت و اجماع است و در این مصادر اسلامی براساس ظاهر حکم می‌شود و آن با آشکار کردن شعائری از شعائر اسلام است و حکم کفر نیز براساس آشکار کردن کفر و شرک اکبر بر سر صاحبش داده می‌شود. این قانون اسلام هم ثابت است و برای همه اعصار و زمان‌ها کاربرد داد و باید دانست احکام اسلام احکامی توقیفی هستند و نباید بر آن کاست یا اضافه نمود. هیچ یک از علماء اسلام نیز نگفته‌اند این قانون بنا به زمان تغییر می‌یابد، زیرا در طول تاریخ اسلام جامعه مسلمین و حتی زمان کنونی این مسئله وجود داشته است که شرک و کفر در بین مردم مسلمان توسط فرقه‌ها و حکومت‌های کفری آشکار گردیده مانند جامعه فاطمیه، عبیدیه، صفویه، حلولی‌ها، اتحادی‌ها و... . ولی هیچ یک از علمای اسلام نفرموده‌اند که اصل در مردم کفر گشته است و همه مردم کافر و طاغوت شده‌اند. ابداً چنین چیزی نبوده است و این از مخترعات غلاة خارجی است. و جز از سرهای شیطانی اینان خارج نگشته است. الله یا هدایتشان دهد یا خود و تفکرات گمراهشان را نابود سازد.

شبهه سوم: می گویند باید آشکار گردد که شخص کفر به طاغوت ورزیده است و سپس مسلمان می گردد.

پاسخ: ۱. اولاً هیچ دلیلی از قرآن و سنت برای این مسئله نیاورده اید که باید شخص این عقیده را آشکار کند و سپس وارد اسلام می شود. (نه اینکه برایمان ثبوت کفر به طاغوت را بیاورند. این را خود نیز می دانیم که کفر به طاغوت در قرآن وجود دارد. ولی سؤال بر این مسئله است در کجا قرآن و سنت آمده است تا زمانی که کفر به طاغوت را شخص آشکار نکند بر کفر است و وارد اسلام نمی گردد؟)

۲. درباره این حدیث که می گویند: عن أبي سعيد الخُدري رضي الله عنه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ» [رواه مسلم].

ترجمه: از ابوسعید الخدری رضی الله عنه روایت شده که گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: هرگاه کسی از شما کار بدی را دید باید آنرا بدست خویش تغییر دهد، اگر نتوانست بزبان خود آنرا منع کند و اگر نتوانست بدل خود از آن بد ببرد و این ضعیف ترین مرحله ایمان است.

می پرسیم خب بنا به این حدیث این غلاة خارجی این سؤال رو چگونه پاسخ می دهند که افراد بسیاری هستند که به هر دلیلی در دلشان کفر به طاغوت را دارند و نتوانسته اند آشکارش کنند پس چگونه شما حکم کفر بر سر چنین شخصی می دهید؟ در حالی که خودتان بهتر می دانید که چنین افرادی بسیارند.

از شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن آل شیخ رحمه الله پرسیدند. فرمود: اما السؤال: عن حكم المقيم في بلدان المشركين، من المنتسبين إلى الإسلام، فهذا الجنس من الناس مشتركون في فعل ما نهى الله عنه ورسوله، إلا من عذره القرآن، في قوله: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ﴾؛ ثم هم مختلفون في المراتب، متفاوتون في الدرجات، بحسب أحوالهم، وما يحصل منهم من موالاته المشركين والركون إليهم، فإن ذلك قد يكون كفراً، وقد يكون دونه، قال تعالى: ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا

وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿[سورة الأنعام آية: ١٣٢]. [الدرر السنية في الأجوبة النجدية ٤٥٥ / ٨].

ترجمه: سؤال از این مسئله درباره حکم کسانی که در سرزمین مشرکین مقیم هستند از آنان کسانی که منتسب به اسلام هستند، پس این نوع از مردم در این امر داخل شده‌اند که خدا و رسولش ازش نهی نموده‌اند، مگر آن چیزی که قرآن برایشان می‌آورد. در آنجا که فرموده است: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ﴾، سپس اینان در مراتب مختلف هستند، در درجات متفاوت می‌باشند، و این برحسب احوالشان است، و آنچه از موالات با مشرکین حاصل می‌گردد پس آن در جائی کفر است و در جائی کفر نیست، الله می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾.

پس نگاه کنید که شیخ چگونه درباره‌ی کسانی که در سرزمین کافران و مشرکانند و از منتسبین به اسلام‌اند، سخن می‌فرماید و می‌گوید که به هیچ شیوه‌ای بر اساس اقامت در دار فوری حکم کفر بر آنان نمی‌دهد یا به اینکه کفر به طاغوت را آشکار نکرده‌اند بر آنان حکم نداده است، بلکه فرمود آنان گناه کار هستند بخاطر اینکه در دارالکفر مقیم شده‌اند و هجرت نکرده‌اند و فرموده است که حال و احوال منتسبین به اسلام مراتب دارد و تفاوت دارند، و می‌فرماید آنانی که پشتیبانی و موالات مشرکین می‌کنند کافر می‌گردند و در جائی هم هست موالاتی غیرمکفره روی می‌دهد و پائین تر از کفر است پس براین اساس آنان درجات دارند و براساس حال و وضعشان با آنان برخورد می‌گردد و حکم داده می‌شوند.

شیخ عبدالرحمن بن حسن رحمته الله می‌فرماید: وأجمع العلماء سلفاً وخلفاً، من الصحابة والتابعين، والأئمة، وجميع أهل السنة أن المرء لا يكون مسلماً إلا بالتجرد من الشرك الأكبر، والبراءة منه وممن فعله، وبغضهم ومعاداتهم بحسب الطاقة، والقدرة، وإخلاص الأعمال كل لها لله [الدرر السنية في الأجوبة النجدية ٥٤٥ / ١١].

ترجمه: و علماء سلف و خلف از صحابه و تابعین و و ائمه و همه اهل سنت اجماع دارند و جمع گشته‌اند بر اینکه شخص، مسلمان نمی‌شود مگر با دوری از شرک اکبر و برائت از آن و از کسی

که انجامش می‌دهد، برحسب توان، قدرت، بعضشان و دشمنی‌شان بورزد و سپس اخلاص در اعمال همه‌اش برای الله.

پس دقت بفرمائید که کفر ورزیدن به طاغوت شرط نیست برای اینکه تا کسی آشکارش نکند مسلمان نگردد بلکه این مسئله را دقت فرمودید که براساس توان و قدرت شخص است. این نیز دلیل آشکار از علماء است برای کسی که دانا باشد و بخواهد بفهمد.

و باز شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن رحمته می‌فرماید: ومسألة إظهار العداوة غير مسألة وجود العداوة. فالأول: يعذر به مع العجز والخوف، لقوله تعالى: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ [سورة آل عمران آية: ٢٨]. [الدرر السنية في الأجوبة النجدية ٣٥٩/٨].

ترجمه: و مسئله بیان کردن و اظهار عداوت غیر از مسئله وجود عداوت است. پس اولاً: باوجود عجز و ترس، (برای اظهار عداوت) عذر می‌باشد. الله تعالی می‌فرماید: إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً. مگر آن که (ناچار شوید و) خوشتن را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید.

شیخ اسحاق بن عبدالرحمن بن حسن می‌فرماید: كان أصل البراءة: المقاطعة بالقلب واللسان والبدن. وقلب المؤمن لا يخلو من عداوة الكافر، وإنما النزاع في إظهار العداوة: فإنها قد تخفى لسبب شرعي، وهو الإكراه مع الاطمئنان. وقد تخفى العداوة من مستضعف معذور، عذره القرآن. وقد تخفى لغرض دنيوي، وهو الغالب على أكثر الخلق، هذا إن لم يظهر منه موافقة. [الدرر السنية في الأجوبة النجدية ٣٠٥ / ٨].

ترجمه: اصل برائت عبارت است با قلب، زبان، و بدن خود را از چیزی رهانیدن. قلب مؤمن از دشمنی با کافر خالی نمی‌شود و اما اختلاف در اظهار عداوت است و آن عبارت است از: پس اینکه مخفی‌اش کنی بخاطر سبب شرعی، و آن اکراه به همراه داشتن اطمینان است. و براستی که عداوت از مستضعف صاحب عذر پوشیده نیست و این عذرش از قرآن (ثابت) است. و (گاهی) بخاطر هدفی دنیوی، (عداوت) پوشیده می‌شود، و آن بر بیشتر مردم غالب است، این نیز این است که هرگز موافقتش را با آنان ظاهر نسازد یا نمی‌سازد.

این نیز دلیل بر این است که اظهار برائت دلیل و سبب برای ارتداد و تکفیر کردن نیست زیرا غلاة نمی توانند ثابت کنند که این مردم در بین آنان مکره و مستضعف وجود ندارد. و اگر چنین سخنی بگویند خلاف قرآن سخن گفته اند که مستضعف و مکره را صاحب عذر می داند.

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمته اللہ علیہ می فرماید: وقد علم بالاضطرار من دين الرسول ﷺ واتفقت عليه الأمة أن أصل الإسلام، وأول ما يؤمر به الخلق شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، فبذلك يصير الكافر مسلماً، والعدو ولياً، والمباح دمه وماله معصوم الدم والمال، ثم إن كان ذلك من قلبه، فقد دخل في الإيمان، وإن قاله بلسانه دون قلبه، فهو في ظاهر الإسلام دون باطن الإيمان [تيسير العزيز الحميد في شرح كتاب التوحيد الذي هو حق الله على العبيد ١ / ٩٨].

ترجمه: و برآستی که به ضرورت از دین پیامبر ﷺ دانسته شده است و بر آن امت اتفاق کرده اند که اصل اسلام و اول آنچه مردم بدان امر شده اند این است که لا اله الا الله و محمد رسول الله را شهادت دهند، پس با آن کافر مسلمان می شود و دشمن دوست می گردد و کسی که خونس و مالش مباح باشد خون و مالش حرام و معصوم می گردد، سپس اگر آن (شهادت) از قلبش باشد پس قعطا در ایمان داخل می گردد، و اینکه اگر با زبانش بدون (ایمان قلبی) پس او در ظاهر از اسلام است بدون اینکه باطنش از ایمان باشد.

این نیز سخن شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمته اللہ علیہ که می فرماید تنها با گفتن شهادتین مردم داخل در اسلام می گردند و مشاهده نمودید هیچ بحثی پیرامون اینکه کفر به طاغوت باید آشکار شده باشد ننموده است. و ببیند حتی شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمته اللہ علیہ می گوید که اگر بیانش نیز بنماید بدون ایمان قلبی باز ظاهرش بر اسلام و مسلمان بودن است.

شبهه چهارم: اصل در مردم، کفر است و مردم به صورت عمومی کافرنده.

پاسخ: پیامبر (در حدیثی می فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» [بخاری (۱۳۵۸)]. ترجمه: هر نوزاد بر اساس فطرت به دنیا می آید. همچنین رسول الله در حدیثی این آیه را خواندند: ﴿فَأَقِمْ

وَجَهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿[روم ۳۰].

ترجمه: روی خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی، و از دینداری به بی دینی، و از راستروی به کجروی کشاند). این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی دانند.

شیخ حمد بن ناصر معمر رحمته می فرماید: وأما من لم يدخل في دين الإسلام، بل أدركته الدعوة الإسلامية، وهو على كفره، كعبدة الأوثان، فحكمه حكم الكافر الأصلي، لأننا لا نقول الأصل إسلامهم، والكفر طارئ عليهم. بل نقول: الذين نشؤوا بين الكفار، وأدركوا آبائهم على الشرك بالله، هم كأبائهم، كما دل عليه الحديث الصحيح في قوله: فأبواه يهودانه، أو ينصرانه، أو يمجسانه. فإن كان دين آبائهم الشرك بالله، فنشأ هؤلاء واستمروا عليه، فلا نقول الأصل الإسلام والكفر طارئ، بل نقول: هم الكفار الأصليون، ولا يلزمنا على هذا تكفير من مات في الجاهلية قبل ظهور الدين، فإننا لا نكفر الناس بالعموم، كما أننا لا نكفر اليوم بالعموم. بل نقول: من كان من أهل الجاهلية، عاملاً بالإسلام، تاركاً للشرك، فهو مسلم، وأما من كان يعبد الأوثان، ومات على ذلك قبل ظهور هذا الدين، فهذا ظاهره الكفر، وإن كان يحتمل أنه لم تقم عليه الحجة الرسالية، لجهله وعدم من ينبيهه، لأننا نحكم على الظاهر، وأما الحكم على الباطن فذلك إلى الله، والله تعالى لا يعذب أحداً إلا بعد قيام الحجة عليه، كما قال تعالى: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾. وأما من مات منهم مجهول الحال، فهذا لا نتعرض له، ولا نحكم بكفره ولا بإسلامه، وليس ذلك مما كلفنا به، ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. فمن كان منهم مسلماً أدخله الله الجنة، ومن كان كافراً أدخله الله النار، ومن كان منهم لم تبلغه الدعوة، فأمره إلى الله؛ وقد علمت الخلاف في أهل الفترات، ومن لم تبلغهم الحجة الرسالية. [الدرر السنية في الأجوبة النجدية ۱۰/ ۳۳۶].

ترجمه: آن کسی که وارد دین اسلام نشده باشد اما دعوت اسلامی به او رسیده باشد، و او بر سر کفرش است مانند بت پرستان امروزی، پس حکمش حکم کافر اصلی است، زیرا نمی گوئی ام که اصل بر اسلامشان است و کفر بر سرشان آمده است، بلکه می گوئی ام: آن کسانی که در بین کافران زیسته اند و والدینشان بر سر شرک دیده اند، آنان مانند آباءشان هستند، همچنانکه حدیث صحیح می فرماید: پدر و مادر فرزندش را یهود یا مسیحی یا مجوسی می گرداند. پس اگر دین پدر و مادرشان شریک قرار دادن برای الله بوده باشد، پس بر آن اساس زیسته باشد و بر آن استمرار ورزیده باشد، پس نمی گوئی ام: اصلش بر اسلام بوده است و بعد بر کفر؛ طاری و وارد شده است، بلکه می گوئی ام: آن ها کفار اصلی هستند، و ما را بر این که، کسی را که قبل از ظهور دین بر جاهلیت مرده است ملزم نمی کند که تکفیر کنیم، و برآستی که ما عموم مردم را تکفیر نمی کنیم، همانطور که امروز نیز به صورت عموم تکفیر نمی کنیم. بلکه می گوئی ام: هر کسی که از اهل جاهلیت، بر اساس اسلام کار کرده باشد و شرک انجام نداده باشد پس او مسلمان است، اما اگر بت پرستی می کرده است و بر آن قبل از ظهور دین مرده باشد، پس این ظاهرش بر کفر است، هر چند احتمال این وجود دارد که بر او حجت رسالیه نشده باشد و جاهل بوده باشد و کسی نبوده باشد که به او بگوید، و ما حکم بر اساس ظاهر می کنیم، و حکم دادن براساس باطن انسان مخصوص الله است و خدا نیز کسی را عذاب نمی دهد آن هم بعد از اقامه حجت. همانطور که الله می فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾. و ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم. و اما کسی از آنان مجهول الحال مرده باشد، پس در این صورت بر او متعرض نمی گردیم، و نه بر اسلامش و نه بر کفرش حکم نمی دهیم، و این چیزی نیست که بر آن مکلف شده باشیم، الله می فرماید: ﴿تِلْكَ أُمَمٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. ایشان قومی بودند که مردند و سر خود گرفتند. آنچه به چنگ آوردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما فراچنگ آورده اید، از آن شما است، و درباره آنچه می کرده اند از شما پرسیده نمی شود (و هیچ کس مسؤول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری نمی گیرند). پس اگر کسی از آنان بر اسلام بوده باشد الله به بهشت واردش می کند

و اگر کسی کافر بوده باشد پس الله به آتش و جهنم واردش می‌کند، و هر کسی که دعوت اسلام به او نرسیده باشد پس او حسابش نزد الله است، و براستی همانطور که میدانید در اهل فتره اختلاف وجود وجود دارد، کسانی که حجت رسالیه به آنان نرسیده است.

از سخنان علمای بزرگ برایمان روشن می‌گردد که علمای نجد حکم تکفیر مردم را به صورت عمومی نداده‌اند، نه از مردمان معاصر خود و نه مردمان قبل از خود، و آن علمای ربانی مانند سلف امت حکم بر اساس ظاهر نموده‌اند و هیچ گاه بر اساس (الدار) حکم نداده‌اند، بنگرید چگونه بر شخص مجهول الحال توقف کرده‌اند و آنان را براساس مسئله دار حکم نداده‌اند، بلکه فرموده‌اند نه به اسلام و نه کفرشان حکم نمی‌دهیم زیرا این چیزی نیست که بر آن مکلف شده باشیم و از ما خواسته شده باشد، اما کجاست شیخ که امروز این خوارج عصر را ببیند که چگونه همه‌ی مسلمین و مجاهدان را تکفیر می‌کنند، و اینان حتی دسته‌ای از آنان پیدا شده‌اند که به تکفیر عمومی مسلمین اکتفا نکرده و حتی تنها دولتی که شریعت را اجرا می‌کند و براساس منهج پیامبر(درست شده است و با همه‌ی کفار در حال جنگ هستند را نیز تکفیر می‌نمایند!.

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن آل‌الشیخ رحمته می‌فرماید: وأما قوله: (وجعل بلاد المسلمين كفارًا أصليين). فهذا كذب وبهت، ما صدروا قیل، ولا أعرفه عن أحد من المسلمين فضلاً عن أهل العلم والدين؛ بل كلهم مجمعون على أن بلاد المسلمين لها حكم الإسلام في كل زمان ومكان. وإنما تكلم الناس في بلاد المشركين، الذين يعبدون الأنبياء والملائكة والصالحين، ويجعلونهم أنداداً لله رب العالمين، أو يسندون إليهم التصرف والتدبير كغلاة القبوريين، فهؤلاء تكلم الناس في كفرهم وشركهم وضلالهم، والمعروف المتفق عليه عند أهل العلم: أن من فعل ذلك ممن يأتي بالشهادتين يحكم عليه بعد بلوغ الحجة بالكفر والردة ولم يجعلوه كافراً أصلياً، وما رأيت ذلك لأحد سوى محمد بن إسماعيل في رسالته تجريد التوحيد المسمى: بتطهير الاعتقاد وعلل هذا القول: بأنهم لم يعرفوا ما دلّت عليه كلمة الإخلاص، فلم يدخلوا بها في الإسلام مع عدم العلم بمدلولها، وشيخنا لا يوافقه على ذلك. ولكن هذا المعترض لا يتحاشى من الكذب ولو كان من الميئة والموقوذة والمتردية، وما رأيت شيخ الإسلام أطلق على بلد من بلاد المنتسبين

إلى الإسلام إنها بلد كفر، ولكنه قرر أن دعاء الصالحين وعبادتهم بالاستعانة والاستغاثة والذبح والنذر والتوكل، على أنهم وسائط بين العباد وبين الله في الحاجات والمهمات، هو دين المشركين وفعل الجاهلية الضالين من الأميين والكتابين، فظنَّ هذا أن لازم قوله أنه يحكم على هذه البلاد أنها بلاد كفر، وهذا ليس بلازم، ولو لازم، فلازم المذهب ليس بمذهب، ونحن نطالب الناقل بتصحيح نقله. نعم؛ ذكر الحنابلة وغيرهم أن البلدة آلتى تجرى عليها أحكام الكفر، ولا تظهر فى ها أحكام الإسلام بلدة كفر؛ وما ظهر فى ها هذا وهذا فقد أفتى فى ها شيخ الإسلام ابن تيمية بأنه يراعى فى ها الجانبان فلا تعطى حكم الإسلام من كل وجه، ولا حكم الكفر من كل وجه، كما نقله عنه ابن مفلح وغيره. [مصباح الظلام في الرد على من كذب الشيخ الإمام ونسبه إلى تكفير أهل الإيمان والإسلام ١/ ٥٢].

ترجمه: اما این قول که می گویند بلاد مسلمین کافر اصلی قرار داده می شود (محسوب می گردد)، پس این دروغ و بهتان است، از هیچ یک از اهل علم و دین صاحب فضل نه صادر شده است و نه گفته شده است، بلکه علماء همگی بر این امر اجماع دارند که سرزمین مسلمین در هر زمان و مکانی حکم اسلام را دارد^۱. بلکه این مسئله برای مکانی در آن سخن گفته شده است که مردم در بلاد مشرکین باشند، کسانی که پیامبران و فرشتگان و انسان های صالح را می پرستند و برای پرودگار عالمان یاوران و شرکاء قرار می دهند، یا آنان را صاحب تصرف و تدبیر می دانند و از آنان کمک می گیرند مانند غلاة صوفیه، اینان نیز مردم بر سر کافر و مشرک و گمراه بودنشان سخن گفته اند و در نزد اهل علم مشهور و متفق است که: هرکسی از این کارها انجام بدهد و شهادتین نیز گفته باشد حکم کفر و ارتداد (که باعث کشتنش گردد) بر سرشان بعد از بلوغ حجت داده می شود و به کافر اصلی محسوب می گردند و هیچ کسی این سخن را نگفته است به جز محمد بن اسماعیل در نامه ای به اسم تجرید التوحید المسمى بتطهير الاعتقاد، که سبب این سخنش به این باز می گردد که می گوید چون که آنان هرگز نشناخته اند و جاهل هستند به معنای لا اله الا الله و کلمه اخلاص، پس آنان وارد اسلام نشده اند، و شیخ ما بر این امر موافقت ننموده است. و لکن این شخص متعرض از

^۱. از این سخن برداشت بد صورت نگیرد. زیرا این مسئله تفصیلی است.

دروغ گفتن حاشا و ابائی ندارد، هرچند از مرده باشد یا به زدن مرده باشد یا به زخم تیر از بالا درافتاده باشد، و از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله ندیده‌ام که بلد منتسبین به اسلام را بلد کفر بنامد (یعنی مردمش کافر باشند)، اما بیان نموده است که خواندن صالحین و عبادتشان برای طلب کمک و به فریاد رسی و ذبح و نذر و توکل برای آنان، بر اینکه آنان وسائطی بین بندگان و الله در نیازها و مسائل مهم هستند، پس این دین مشرکین و کار جاهلان گمراه از بیسوادان و اهل کتاب است، پس گمان اینکه لازمه قولش این است که حکم به بلاد کفر بودن این بلاد شود، این لازم نیست و اگر چه لازم باشد، پس لازمه مذهب در مذهب نیست، و ما از ناقل می‌خواهیم نقلش را تصحیح نماید. بله حنبله و غیرشان ذکر کرده‌اند که آن سرزمینی که در آن احکام کفر بر سر آن جاری می‌شود و احکام اسلام در آن آشکار نمی‌گردد پس آن سرزمین کفر است، و آن جایی که در آن هم این (اسلام) و هم آن (کفر) ظاهر است و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در آن فتوا داده است و هر دو جانب در آن موجود است و حکم سرزمین اسلام بر سرش داده نمی‌شود در هر وجه، و حکم سرزمین کفر نیز بر آن داده نمی‌شود در هر وجه، همچنانکه ابن مفلح و غیرش نقل کرده‌اند.

اگر اینگونه بگوئیم که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در این مسئله خطا کرده است و بنا به حرف شما غلاة خوارج که او آمده است مردم را مسلمان مخاطبه نموده است، پس آیا بنا به سخنان شما غلاة باشد باید بگوئید که او اصل دین خودش را نقض نموده است زیرا شما غلاة خوارج می‌گوئید که حکم دادن بر سر سرزمین‌ها و مردمش از اصل دین است و هیچ کس عذری ندارد حتی اگر عالم نیز باشد.

مشخص شد که:

۱. آن کسانی که می‌گویند که محمد بن عبدالوهاب سرزمین مسلمین را به دارالکفر اصلی اسم می‌برد، دروغ و بهتان است، زیرا که زمانی که می‌گوید بلاد المسلمین این به معنی آن است که او مردم سرزمین‌ها را حکم به اسلامشان می‌نماید و مسئله دار چیزی است و مسئله مردم دار چیز دیگری است نزد شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله و نزد ایشان به صورت عمومی به خاطر اقامت در

دار تکفیرشان نمی‌نماید. ایشان نیز مانند علماء ماسبق او اصل در مردم را کفر نمی‌داند بلکه اصل در آن را براساس ظاهرشان می‌داند.

۲. این بدعت را کسی ذکر نکرده است به جز صنعانی که گفته است: این حالی نشدن از معنای توحید است که لازمه‌اش است، زیرا این اندازه کافی نیست که مردم وارد اسلام گردند! این سخن صنعانی را نیز تازه به دوران رسیدگان غلاة خارجی به مانند طوطی تکرار می‌نمایند. و علما فرموده‌اند: هذه البدعة لم يرها لأحد إلا للصنعاني. این بدعت کسی بیان نکرده است جز صنعانی. و این نیز این را می‌رساند که این غلاة هیچ دلیلی ندارند مگر دلایل ضعیف و تزویر و بی پیشینه.

۳. محمد بن عبدالوهاب در این مسئله با غلاة موافقت نیست.

۴. شیخ محمد رحمته الله نظری در مورد سرزمین‌های منتسب به اسلام نداده است که اینان کفر هستند بلکه نظر در این مورد داده است که طلب کمک و استغاثه و عبادت برای صالحین شرک است و از دین مشرکین است و ایشان به صورت عام سخن فرموده‌اند و از اصل در مردم کفر باشد سخنی بیان نکرده‌اند، به همین خاطر آن کسانی که علم ندارند اینگونه متوجه می‌گردند این سخنان شیخ محمد به معنی این است که اصل در مردم کفر است تا با این سوء برداشت‌ها باطلی را که خود بینان نهاده‌اند، بینان بنهند.

۵. اما سلمنا جدلا اگر فرض را بگیریم که مقصود شیخ با مقصود غلاة یکی بوده است باز این دلیل نمی‌شود که آن را اصل دین بنامی و حکم به تکفیر مخالف بدهی.

شبهه پنجم: می‌گویند که شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمته الله فرموده است: فالأصل إلحاق الفرد بالأعلم الأغلب. یعنی اصل در این است که حکم فرد بر عموم و غالبیت تعمیم داده می‌شود. به همین خاطر مادامی که مکانش حکم دارالکفر را دارد پس مردمانش حکم دار و غالبیت و اکثریت را دارند!

پاسخ: بله شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله اینگونه فرموده‌اند ولی این از باب بیان یک قاعده‌ی فقهی در موردش سخن فرموده است در باب طهارت و قسم خوردن و عبادت، در مسائل عقیدتی مهم مانند مسئله تکفیر کردن و حلال کردن خون مسلمان بر اساس یک قاعده‌ی فقهی اجتهادی! پس این قیاس باطل می‌باشد.

همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله آن را در باب خون زنان بیان می‌فرماید و می‌گوید: وَإِمَّا التَّمْيِيزُ؛ لِأَنَّهُ الدَّمُ الْأَسْوَدُ وَالشَّخِينُ الْمُتَنِّسُ أَوْلَى أَنْ يَكُونَ حَيْضًا مِنَ الْأَحْمَرِ. وَإِمَّا اعْتِبَارُ غَالِبِ عَادَةِ النِّسَاءِ؛ لِأَنَّ الْأَصْلَ الْحَاقُّ الْفَرْدَ بِالْأَعْمِ [مجموع الفتاوی ۲۱ / ۶۳۰].

در جائی دیگر شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در باب (الاستثناء -إِلَّا) به بیان این قاعده‌ی فقهی می‌پردازد و اصلاً ربطی به مسئله مهم عقیدتی آن هم در مسئله تکفیر کردن ندارد. آنجا که می‌گوید: وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ { لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَى أَبْيَضَ وَلَا لِأَبْيَضَ عَلَى أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى }. وَهَذَا كَثِيرٌ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ؛ بَلْ مَنْ تَأَمَّلَ غَالِبَ الْإِسْتِثْنَاءَاتِ الْمَوْجُودَةِ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ الَّتِي تَعَقَّبَتْ جُمْلًا وَجَدَهَا عَائِدَةً إِلَى الْجَمِيعِ. هَذَا فِي الْإِسْتِثْنَاءِ. فَأَمَّا فِي الشُّرُوطِ وَالصِّفَاتِ فَلَا يَكَادُ يُحْصِيهَا إِلَّا اللَّهُ. وَإِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكَلَامِ الْعَرَبِ عَوْدُ الْإِسْتِثْنَاءِ إِلَى جَمِيعِ الْجُمَلِ فَلَا أَصْلَ الْحَاقُّ الْفَرْدَ بِالْأَعْمِ الْأَغْلَبِ [مجموع الفتاوی ۳۱ / ۱۶۷].

در تمامی سخنان ابن تیمیه رحمه الله گشتیم و تحقیق نمودیم فقط در این دو جا و سه جای دیگر در کتاب «شرح عمدة الفقه (من كتاب الطهارة والحج)» آن را یافتیم و ابدأً جز برای بیان مسئله فقهی هیچ گاه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله آن را برای مسئله دار و تکفیر کردن و مسائل مهم عقیدتی بکار نبرده است. پس این کج فهمی غلاة خارجی بخاطر چیست؟

شبهه ششم: می‌گویند این فرموده‌ی پیامبر می‌فرماید: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتَلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ»

«از طرف خدا به من فرمان داده شده است که با مردم (مشرک و محارب) بجنگم تا زمانی که با قول و عمل اعلام می‌کنند که هیچ معبود و فریادری بحق جز الله وجود ندارد و شهادت دهند که محمد ص پیغمبر و فرستاده خدا است، و نماز را برپا دارند و زکات دهند، زمانی که این نکات را رعایت کردند و آن‌ها را هم انجام دادند، خون و مالشان محفوظ و در امان می‌باشد، مگر به حق اسلام و حساب و کتاب درون و باطن آن‌ها با خدا خواهد بود».

این حدیث مخصوص مشرکین است و به آنان فرموده است و مردمان امروز را که شهادتین بگویند و به ارکان اسلام دست بیاویزند را دربر نمی‌گیرد. همانطور که ابن حجر می‌فرماید: المراد بالناس أى المشركين من غير أهل الكتاب. بدانیم این شبهه آنان صحیح است؟

پاسخ: خیر، اینگونه نیست، بلکه این وهم و تدلیس بر نصوص و اقوال است، آنان اقدام به بریدن سخنان ابن حجر نموده‌اند، آنان این سخن ابن حجر را از وسط بریده‌اند تا کسی متوجه نگردد در مورد چه چیزی بحث نموده است. به همین خاطر ابتدا تمامی سخن ابن حجر را بیان می‌کنیم تا بدانیم چه فرموده است، ایشان می‌فرمایند: وَفِيهِ دَلِيلٌ عَلَى قَبُولِ الْأَعْمَالِ الظَّاهِرَةِ وَالْحُكْمِ بِمَا يَقْتَضِيهِ الظَّاهِرُ وَالْإِكْتِفَاءُ فِي قَبُولِ الْإِيمَانِ بِالْإِعْتِقَادِ الْجَارِمِ خِلَافًا لِمَنْ أَوْجَبَ تَعَلُّمَ الْأَدِلَّةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ مَا فِيهِ وَيُؤْخَذُ مِنْهُ تَرْكُ تَكْفِيرِ أَهْلِ الْبِدْعِ الْمُقَرَّرِينَ بِالتَّوْحِيدِ الْمُلتَزِمِينَ لِلشَّرَائِعِ وَقَبُولُ تَوْبَةِ الْكَافِرِ مِنْ كُفْرِهِ مِنْ غَيْرِ تَفْصِيلٍ بَيْنَ كُفْرٍ ظَاهِرٍ أَوْ بَاطِنٍ فَإِنْ قِيلَ مُقْتَضَى الْحَدِيثِ قِتَالُ كُلِّ مَنْ امْتَنَعَ مِنَ التَّوْحِيدِ فَكَيْفَ تَرَكَ قِتَالُ مُؤَدِّي الْجَزِيَةِ وَالْمُعَاهِدِ فَالْجَوَابُ مَنْ أَوْجَهَ أَحَدَهَا دَعَاىِ النَّسْخِ بِأَنْ يَكُونَ الْإِذْنُ بِأَخْذِ الْجَزِيَةِ وَالْمُعَاهَدَةِ مُتَأَخِّرًا عَنْ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ بِدَلِيلٍ أَنَّهُ مُتَأَخِّرٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ **ثانی** هَا أَنْ يَكُونَ مِنَ الْعَامِّ الَّذِي خَصَّ مِنْهُ الْبَعْضُ لِأَنَّ الْمَقْصُودَ مِنَ الْأَمْرِ حُصُولُ الْمَطْلُوبِ فَإِذَا تَخَلَّفَ الْبَعْضُ لِلدَّلِيلِ لَمْ يَقْدَحْ فِي الْعُمُومِ **ثالث** هَا أَنْ يَكُونَ مِنَ الْعَامِّ الَّذِي أُريدَ بِهِ الْخَاصُّ فَيَكُونُ الْمُرَادُ بِالنَّاسِ فِي قَوْلِهِ أَقَاتِلِ النَّاسَ أَيِ الْمُشْرِكِينَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَيَدُلُّ عَلَيْهِ رِوَايَةُ النَّسَائِيِّ بِلَفْظِ أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ الْمُشْرِكِينَ فَإِنْ قِيلَ إِذَا تَمَّ هَذَا فِي أَهْلِ الْجَزِيَةِ لَمْ يَتِمَّ فِي الْمُعَاهِدِينَ وَلَا فِيمَنْ مَنَعَ الْجَزِيَةَ أُجِيبَ بِأَنَّ الْمُمتَنِعَ فِي تَرْكِ الْمُقَاتَلَةِ رَفَعَهَا لَا تَأْخِيرُهَا مُدَّةً كَمَا فِي الْهُدْنَةِ وَمُقَاتَلَةُ مَنْ امْتَنَعَ مِنْ آدَاءِ الْجَزِيَةِ بِدَلِيلِ الْآيَةِ **رابع** هَا أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِمَا ذَكَرَ مِنَ الشَّهَادَةِ

وَاِذَا عَانَ الْمُخَالَفِينَ فَيَحْضُلُ فِي بَعْضٍ بِالْقَتْلِ وَفِي بَعْضٍ بِالْجَزْيَةِ وَفِي بَعْضٍ بِالْمُعَاهَدَةِ **خامسها** أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِالْقِتَالِ هُوَ أَوْ مَا يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ جَزْيَةٍ أَوْ غَيْرِهَا **سادسها** أَنْ يُقَالَ الْغَرَضُ مِنْ ضَرْبِ الْجَزْيَةِ اضْطِرَارُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَسَبَبُ السَّبَبِ سَبَبٌ فَكَأَنَّهُ قَالَ حَتَّى يُسَلِّمُوا أَوْ يَلْتَزِمُوا مَا يُؤَدِّيهِمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَهَذَا أَحْسَنُ وَيَأْتِي فِيهِ مَا فِي الثَّلَاثِ وَهُوَ آخِرُ الْجَوَابِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ [فتح الباري شرح صحيح البخاري ١/ ٧٧].

مفهوم این متن از امام ابن حجر رحمته به طور خلاصه این است که: دلیل بر این قبول اعمال بر اساس ظاهر است و حکم نمودن بر اساس ظاهر است و این بر خلاف سخن آن کسانی است که می گویند باید دلیل و جزئیات را بدانیم، و گفته شده آن حدیث اینگونه می طلبد که کشتار همه ی آنانی گردد که لفظ توحید (شهادتین) نمی آورند پس آیا چگونه دست از کسانی برداشته شده که عهد با مسلمین دارند و یا جزیه می دهند؟! جوابش از چند وجه است، اولاً: این است که می گویند این حدیث نسخ شده است به آیه جزیه، دوم: لفظی عمومی است و مقصودش عده ای باشد، سوم: لفظی عمومی باشد و مقصود از آن خاص باشد که مشرکین هستند. چهارم: مقصود از شهادتین آوردن این است که کلمه ی الله بلند گردد بخاطر اینکه مخالفین و دشمنان ذلیل باشند و این نیز به وسیله کشتن یا جزیه یا معاهده محقق می گردد.^۱

نگاه کنید که چگونه شبهاتی که ناشی از قطع و برید کردن متون بود بر سر خود خوارج نابود می گردد، زیرا ابن حجر فرموده است که این حدیث دلیل این در آن داخل است که حکم براساس ظاهر داده می شود و هرکس شهادتین آورد دیگر از او جزئیات و دلایل خواسته نمی شود. این یعنی اینکه صرفاً آوردن شهادتین دلیل است بر مسلمان شدن شخص و بعداً اگر ناقضی از او ظاهر گردید از اسلام خارج می شود، سپس زمانی که از او این سؤال را می پرسند که: و گفته شده آن حدیث اینگونه می طلبد که کشتار همه ی آنانی گردد که لفظ توحید (شهادتین) نمی آورند پس آیا چگونه دست از کسانی برداشته شده که عهد با مسلمین دارند و یا جزیه می دهند؟! شیخ می فرماید این جوابش از چند وجه است، ایشان چند اگری را بحث می نمایند و یکی از آن اگرها آن است که

^۱. این متن به صورت خلاصه ترجمه شده و تحت اللفظی ترجمه نگردیده است.

گویا مقصود در این حدیث مشرکین هستند نه اهل کتاب که جزیه بدهند یا معاهدین، این نیز معنایش این نیست که هرکس شهادتین آورد از او پذیرفته نگردد بلکه در اول سخنانش شیخ ابن حجر رحمته الله می‌فرماید این حدیث دلیل حکم بر اساس ظاهر در آن موجود است.

امام نووی در کتاب شرح بر مسلم می‌فرماید: (أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنِّْي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ) قَالَ الْخَطَّابِيُّ رحمته الله... قَالَ فِيهِ أَنْ مَنْ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ وَأَسَرَّ الْكُفْرَ قَبْلَ إِسْلَامِهِ فِي الظَّاهِرِ وَهَذَا قَوْلُ أَكْثَرِ الْعُلَمَاءِ [شرح النووی علی مسلم ۱/۲۰۶].

ترجمه: امام نووی رحمته الله از خطابی نقل می‌فرماید که فرموده است: کسی که اسلام را ظاهر کند و کفر را پنهان کند، اسلامش پذیرفته می‌شود در ظاهر و این قول بیشتر علماء است.

سپس ما هیچ وقت نگفته‌ایم که هرکس کفر یا شرک در او باشد و فقط بگوید لا اله الا الله؛ مسلمان است، بلکه می‌گوئیم این شهادتین سودی به او نمی‌رساند و تا زمانی که از کفر و شرکش توبه ننماید در حکم دنیایش مانند کافر با او برخورد می‌شود. پس مسلمان شدن با شهادتین ثابت است و بر اساس ظاهر حکم می‌شود ولی زمانی که کفر و شرک ظاهر شد و شهادتین هم بر زبان جاری کند، آن شهادتین تا زمانی که توبه نکند سودی به حال شخص ندارد.

و هرکس هم شیوعی باشد یا سکولار باشد یا نصرانی یا یهودی یا از احزاب مرتد کردستان یا هرجائی باشد و هر منہج و برنامه‌ای غیر از اسلام داشته باشد، زمانی بیاید از این منہج غیر اسلامی‌اش تبرا و بیزاری بجوید و شهادتین بگوید و به اسلام دست بیاویزد پس در احکام دنیا حکم به اسلام شخص می‌شود. اما کسی شهادتین بگوید و دست به دین آویخته باشد و هیچ کفری از او ندیده باشیم پس به هیچ شیوه‌ای براساس حکم دار (سرزمین) نمی‌توانیم تکفیرش نمائیم ام آن هم براساس غلبه و شک، گمان و استصحاب!.

شبهه هفتم: می گویند شیخ حمد بن عتیق رحمته الله فرموده است: قد اطلع علی أن البلد، إذا ظهر فیها شرک، و أعلنت فیها المحرمات، و عطلت فیها معالم الدین، أنها تكون بلاد کفر، تغنم أموال أهلها، و تستباح دماوهم.

هر سرزمینی شرک در ظاهر گردد و در آنان محرمات آزاد گردد، و در آن شعائر دینی تعطیل گردد، آن سرزمین کفر است، اموال اهلشان به غنیمت گرفته می شود و خونشان مباح می گردد. و فرموده است: فإنه قد بلغني: أن بعض الناس، يقول: فی الأحساء من هو مظهر دینه، لا یرد عن المساجد و الصلاة، و أن هذا عندهم هو إظهار الدین؛ و هذه زلة فاحشة، غایتها: أن أهل بغداد، و أهل منبج، أهل مصر، قد أظهر من هو عندهم دینه، فإنهم لا یمنعون من صلی، و لا یردون عن المساجد. فیا عباد الله: أين عقولکم؟ فإن النزاع بیننا و بین هؤلاء لیس هو فی الصلاة؛ وإنما هو فی تقرير التوحید، والأمر به، و تقبیح الشرک، و النهی عنه، و التصریح بذلك [الدرر السنیة ۲۵۸/۹].

که این متن این را می رساند به طور خلاصه که: به من رسیده است اینکه بعضی از مردم می گویند درباره منطقه احساء مردمانی در آن هستند که دینشان را آشکار می کنند زیرا اجازه می دهند که به نماز و مسجد بروند و این آشکار کردن دین در نزد آنان است!! به راستی که این خطای ترسناکی است، زیرا در نزد آن شخص معنی آن این است که مردم بغداد و منبج و مصر دین خود را اظهار کرده اند زیرا نماز و رفتن به مسجد را قدغن نکرده اند. ای بندگان خدا: عقلتان کجاست؟ نزاع و اختلاف بین ما و بین آنان در نماز نیست، و برآستی که مشکل در بیان توحید و امر به آن و تقبیح و زشت نمائی شرک و نهی از آن و تصریح به آن است.

پاسخ: اولاً: دقت نمایید در آنچه شیخ فرموده است ریز و دقیق گردیم. می گوید: «به من رسیده است اینکه بعضی از مردم می گویند درباره منطقه احساء مردمانی در آن هستند که دینشان را آشکار می کنند زیرا اجازه می دهند که به نماز و مسجد بروند و این آشکار کردن دین در نزد آنان است». در این جا برایمان مشخص می شود که مشکل حمد بن عتیق با کسانی است که نماز خواند و رفتن به مسجد را اظهار کامل دین می دانند و به همین خاطر دیگر هجرت را لازم نمی دانند زیرا

باور دارند تمام دین را با این دو کار اظهار نموده‌اند. به همین خاطر شیخ آنان را رد می‌کند و می‌گوید این مقدار برای اظهار دین کفایت نمی‌کند و بلکه باید شعائر اسلام را کامل بدان ملتزم بود و اظهار کرد، نه اینکه به مانند خوارج بیائی و از این متن اینگونه استنباط نمائی که کسانی که به مسجد می‌روند و نماز می‌خوانند پس کافرند و مسلمان نیستند، و این به خاطر عدم اظهار توحید است و اقامتشان در دارالکفر! این فهم کج از نصوص و سخنان ائمه است. ایشان می‌گویند صرف نماز و رفتن به مسجد کفایت نمی‌کند برای اینکه این اظهار کامل دین باشد و این به فهم کج خوارج غلاة ربطی ندارد.

دوم: به همان شیوه شیخ می‌فرماید: «به راستی که این خطای ترسناکی است، زیرا در نزد آن شخص معنی آن این است که مردم بغداد و منبج و مصر دین خود را اظهار کرده‌اند زیرا نماز و رفتن به مسجد را قدغن نکرده‌اند». و باز در اینجا شیخ باز ثابت است بر روشنگری در مورد اینکه تنها به نماز و رفتن به مسجد، دین به تمامی اظهار نشده است و به این اندازه دین به تمامی اظهار نشده است در صورتی که آن بر کفر و شرک هم مستمر باشند و یا اینکه فقط اظهار این دو امر باعث نمی‌شود که هجرت از دارالکفر به دارالاسلام وجود نداشته باشد و توحید خود را اظهار نکنند.

سوم: شیخ حمد بن عتیق رحمته الله در ادامه بیشتر آشکار می‌کند و می‌گوید: «نزاع و اختلاف بین ما و بین آنان در نماز نیست، و برآستی که مشکل در بیان توحید و امر به آن و تقبیح و زشت نمائی شرک و نهی از آن و تصریح به آن است». می‌گوید مشکل ما با آنان یعنی حاکمان و کار به دستان در فلان موضوع نیست. زیرا برای معلومات بیشتر خوارج غلاة، این نکته ملحوظ است که اشاعه توحید و دور کردن مردم از شرک مخصوص به حاکمان است که امورش را در بین مردم اجرا کنند و به عنوان مثال دعوتگران و قضاتی را برای امور اظهار دین به صورت کامل با تاکید بر توحید معین نمایند، زیرا آنان صاحب قدرت و توانایی هستند نه مردم بی قدرت، پس شیخ این را بیان می‌کند که حاکمان تنها با اجازه نماز خواندن و اجازه دادن به مردم برای رفتن به مسجد، دین را به صورت کامل اظهار نکرده‌اند بلکه بایستی توحید را هم اشاعه دهند و مردم را به خداپرستی و دوری از شرک نیز رهنمون سازند و سایر شعائر نیز را اجرایی کنند.

شبهه هشتم: سخن شیخ سلیمان بن عبدالله آل شیخ رحمته الله را می آورند که ایشان نیز حدیثی از پیامبر را آورده است که در آن آمده است: من جامع المشرک و سکن معه فإنه مثله. علی ظاهره. یعنی هرکس با مشرک بنشیند و با او زندگی نماید پس او مانند اوست. شیخ نیز فرموده است بر اساس ظاهر حدیث است. یعنی این بدین معنی است مردمانی که در بین مشرکین هستند و در دارالکفر می نشینند پس آنان نیز مانند آنان مشرک هستند!

پاسخ: بدانیم که آیا شیخ سلیمان بن عبدالله آل شیخ رحمته الله که چنین فرموده است پس آیا سخنش مانند برداشت پوچ غلاة خوارج است یا باز این غلاة بوده اند که پس و پیش متن و سخن شیخ را برای مرام و هدف خودشان بریده اند.

بله بی گمان همچون سابقاً متن را بریده اند و تنها یک قسمت کم از سخن شیخ را ذکر کرده اند که فرموده است: " من جامع المشرک و سکن معه، فإنه مثله " علی ظاهره، وهو أن الذي يدعي الإسلام، ويكون مع المشركين في الاجتماع، والنصرة، والمنزل معهم، بحيث يعده المشركون منهم، فهو كافر مثلهم، وإن ادعى الإسلام، إلا إن كان يظهر دينه، ولا يوالي المشركين. [الدر السنية في الأجوبة النجدية ۵/ ۱۶۳].

ترجمه: هرکس با مشرک جمع گردد و با او بنشیند پس او مانند او (مشرک) است. این بر اساس ظاهرش است و آن اینکه کسی که ادعای اسلام می کند و با مشرکین در اجتماع و نصرت و منزل همراهشان است به گونه ای که مشرکین او را از خودشان محسوب نمایند، پس او مانندشان کافر است و اگرچه ادعای اسلام بنماید، مگر اینکه دینش را اظهار نمایند و مشرکین را نصرت ندهد.

سپس شیخ حمد بن عتیق رحمته الله را بنگرید که در روشنگری بر کلام شیخ سلیمان رحمته الله می فرماید: فانظر وفقك الله إلى قوله في هذه العبارة: وكون المشركين يعدونه منهم، يتبين لك أن هذا هو الذي أوجب كفره، وأما مجرد الاجتماع معهم في المنزل، فإن ذلك بدون إظهار الدين معصية، وقال ابن كثير في تفسير قوله تعالى: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ} [سورة النساء آية: ۱۴۴] يعني: معهم في الحقيقة، يوالونهم ويسرون إليهم بالمودعة، ويقولون لهم

إذا خلوا بهم إنا معكم، فهذا هو الذي أوجب كفرهم لا مجرد المخالطة. [الدرر السنية في الأجوبة النجدية ٩/ ١٥٩].

ترجمه: خداوند توفیقش دهد، پس بنگر به قولش در این عبارت: مشرکین او را از خودشان حساب می‌کند، برایت بیان می‌نماید اینکه او کفرش واجب است، و اما تنها اجتماع با آنان در منزل، پس آن بدون اظهار دین معصیت است، و ابن کثیر در تفسیر قول الله تعالی می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کافران را به جای مؤمنان به دوستی نگیرید. یعنی: در حقیقت با آنان هستند، و نصرتشان می‌دهند و با آنان مودت دارند و هنگامی که با آنان تنها می‌شوند می‌گویند ما با شما هستیم، پس این کفرشان را واجب و ثابت می‌کند و نه فقط به صرف مخالطه و قاطی شدن با آنان.

شبهه نهم: به این متن استناد می‌کنند و می‌گویند: (الأصل أن من كان في دار، فهو من أهلها يثبت له حكمهم ما لم يقم خلافه دليل). اصل در این است که هرکس در دارالکفر باشد پس اهلشان برایشان حکم کفر است مادامی که دلیل خلاف این اقامه نشده باشد.

پاسخ: امام ابن قدامه رحمته الله در المغنی می‌فرماید: وَإِنْ وُجِدَ مَيِّتٌ، فَلَمْ يُعْلَمْ أَمْسَلِمٌ هُوَ أَمْ كَافِرٌ، نُظِرَ إِلَى الْعَلَامَاتِ، مِنَ الْخِتَانِ، وَالثِّيَابِ، وَالْخِصَابِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ عَلَامَةٌ، وَكَانَ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ، غُسْلٌ، وَصُلِّيَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ فِي دَارِ الْكُفْرِ، لَمْ يُغَسَّلْ، وَلَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ. نَصَّ عَلَيْهِ أَحْمَدُ؛ لِأَنَّ الْأَصْلَ أَنَّ مَنْ كَانَ فِي دَارٍ، فَهُوَ مِنْ أَهْلِهَا، يَثْبُتُ لَهُ حُكْمُهُمْ مَا لَمْ يَقُمْ عَلَى خِلَافِهِ دَلِيلٌ. [المغني 400 / 2].

ترجمه: و اگر مرده ای را یافتید پس ندانستید که آیا مسلمان است یا او کافر است، به علامت‌ها بنگر، مانند ختنه، لباس، حنا داشتن، پس اگر این علامت‌ها را نداشت و در دارالاسلام بود پس او را غسل بده و بر او نماز بخوان و اگر در دارالکفر بود پس او را نشور و هرگز بر او نماز نخوان. در این مورد امام احمد رحمته الله فرموده است: زیرا اصل در این است که هرکس در دارالکفر باشد پس اهلشان برایشان حکم کفر است مادامی که دلیل خلاف این اقامه نشده باشد.

بنگرید که چگونه خوارج متون را قطع و برید می‌کنند تا به اهداف خود برسند. در این جا امام ابن قدامه رحمته الله بنگرید که چگونه با چند نشانه کوچک مانند ختنه و حنا و لباس حکم به اسلام و مسلمان بودن می‌نماید حال چه رسد به نماز و ارکان آن، سپس می‌فرماید: سپس فرموده است که اگر هیچ نشانه ای بر او نبود چکار کنیم؟ سپس می‌فرماید به دار بنگر که آیا کفر است یا اسلام و بنا به آن حکم بده. و این سخن بنا به این دلیل است که هیچ نشانه ای دیگر نمانده است تا بنا بر آن حکم شود. پس برایمان مشخص می‌گردد امام ابن قدامه رحمته الله بنا بر ظاهر حکم می‌داده است و آن گاه هیچ نشانه ای نبود برای مرده حکم می‌نماید که بر اساس دار با او برخورد گردد و نه اینکه بگوید نماز و شعائر اسلام قبول نمی‌گردد و دلیل نیست برای مردمان دیار و دار. در ضمن ایشان مسئله ای فقهی نادر را برای مردگان مجهول بیان می‌نماید نه برای زندگانی که شعائر اسلام را هم ظاهر کرده باشند و کفری از آنان ظهور نکرده باشد و باز براساس دار حکم بر آنان داد. سپس برای الله متعال که این تدلیس خوارج غلاة نیز باطل گردید و سحرشان به خودشان بازگشت.

«چند نصیحت و یادآوری مسائلی مهم»

از ابوذر روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: عَنْ أَبِي ذَرٍّ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: «لَا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ، وَلَا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ إِلَّا أَزْدَدَتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ». [بخاری: ۶۰۴۵]

ترجمه: ابوذر - رضی الله عنه - می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «هرکس، فرد دیگری را متهم به فسق یا کفر کند و او اینگونه نباشد، فسق و کفر، به خودش بر می‌گردد».

و در صحیح مسلم آمده است که: وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكُفْرِ، أَوْ قَالَ: عَدُوَّ اللَّهِ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ» [متفقٌ علیه].

ترجمه: از ابو ذر رضی الله عنه روایت است که: وی از رسول الله ﷺ شنید که می‌فرمود: آنکه مردی را کافر خواند، یا بگوید، دشمن خدا و چنان نیست، مگر اینکه بر وی باز می‌گردد.

ابن دقیق العید در کتابش می گوید: وَهَذَا وَعِيدٌ عَظِيمٌ لِمَنْ أَكْفَرَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ، وَهِيَ وَرْطَةٌ عَظِيمَةٌ وَقَعَ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ، وَمِنَ الْمُنْشُورِينَ إِلَى السُّنَّةِ وَأَهْلِ الْحَدِيثِ [احکام الأحکام ۲/ ۲۱۰].

ترجمه: و این هشدار بزرگی است برای کسانی که شخص از مسلمین را تکفیر می کنند و این چنین نیست و این بلای بزرگی است که در آن مردمان بسیار از متکلمین و از منتسبین به اهل سنت و اهل حدیث در آن واقع شده اند.

۱. رحمت الله بر شما باد. بدانید که: هرکسی که کفر به طاغوت و تابعین طواغیت نوزد و آنان را کافر نداند و از آنان متنفر نباشد و از آنان دور نگردد؛ به اجماع مسلمین، مسلمان نیست و شهادتین و نماز و روزه و هیچ عبادتی سودی به حالش نخواهد رساند در قیامت، بلکه به صورت جاودانه در آتش قرار می گیرد.

این را نیز بدانید نحوه برخورد در دنیا با برخورد در قیامت تفاوت دارد. به دلیل از قرآن و سنت و اجماع امت. هرکسی که گفت لا اله الا الله و محمد رسول الله وارد دایره اسلام می گردد. و از او خواسته می شود به اسلام پایبند باشد و اگر پس از آن دچار کفر و شرک یا نواقض اسلام نگردد پس به عنوان مسلمان در ظاهر با او تعامل می گردد و اگر ناقضی از اسلام به قول یا عمل از او ظاهر گردد پس از اسلام خارج می گردد و حکم و تعامل یک کافر با او می گردد.

۲. هرکسی که کافری اصلی مانند یهود و نصارا را تکفیر نکند و یا هرکسی از منتسبین به اسلام که شرک و کفر و ناقض اسلام از او ظاهر گردیده را تکفیر نکند (البته با در نظر گرفتن مناط در مورد ناقض سوم) او نیز بر اساس عقیده اهل سنت و جماعت تکفیر می گردد و کافر است، و عذر به جهل در مسئله توحید و شرک و کفر اکبر برای هیچ کس مقبول نیست، زیرا کفر و شرک جزو نواقض اسلام و ضد اصل اسلام که همانا توحید می باشد است. برای همین هر زمانی که شرک و کفر باشد اسلام نمی ماند و هر زمانی شرک و کفر باشد اسلام محقق می گردد.

۳. آن طواغیتی که واجب است مسلمانان در این عصر آنان و تابعین آنان را کافر بدانند و از آنان دور گردد و در صورت توانایی با آنان دشمنی و پیکار کند به صورت خلاصه اینان هستند: ۱.

حکم یاسا و دادگاه‌های غیر اسلامی، ۲. قانون دولت‌ها، ۳. دموکراسی، ۴. پارلمان، ۵. سکولاریسم، ۶. همه احزاب سکولار به نام اسلامی (همانند احزاب به نام اسلامی در کردستان عراق چون یک‌گرتو و کومل اسلامی و...)، ۷. همه سران حکومت‌ها و وزیرانشان و رؤیسان احزاب، ۸. ملایان حکومتی طاغوتی، ۹. سران مدخلی‌ها، ۱۰. تمام مسلحین تابع این احزاب و حکومت‌ها، ۱۱. ساحران و فالگیران و شیخ‌های مشرک و سادات مرتد، ۱۲. مرقد و مزارها، ۱۳. طریقت و مناهج صوفی‌گری غالی.

۴. هرکس هم شیوعی باشد یا سکولار باشد یا نصرانی یا یهودی یا از احزاب مرتد کردستان یا هرجائی باشد و هر منهج و برنامه ای غیر از اسلام داشته باشد، زمانی بیاید از این منهج غیر اسلامی‌اش تبرا و بیزاری بجوید و شهادتین بگوید و به اسلام دست بیاویزد پس در احکام دنیا حکم به اسلام شخص می‌شود.

در پایان می‌گوییم ای برادرانم بیایید و مراقب ایمان خودمان باشیم و بیایید آن را یاد بگیریم و بدان علم پیدا کنیم و در این راستا کسب علم بنمائیم و به صورت عجولانه حکم ندهیم و به دنبال کسانی نیفتیم که با غرور و تکبر واهی‌شان دلشان تسخیر شده است و حساب نه برای مسلمین می‌کنند و نه برای اهل علم و علماء. ما نمی‌گوئیم کسی کافر و مرتد نیست نعوذبالله، فقط می‌گوئیم زیادت‌ر مطالعه و تحقیق کنیم و در صدد کسب علم برآئیم و زود در امور عجله نکنیم، به قرآن و سنت و علمای سلف دست بیاویزیم.

شخص موحد باید روش و اخلاقش نیکو باشد تا مردمان از او حق را بیاموزند. دعاء زیاد بنمائید زیرا از امور نصرت است و یقین داشته باشید که اهل حق تا روز قیامت خواهند بود و این وعده‌ی الهی است و به سخن انسان‌های ترسو گوش نسیارید زیرا الله وعده‌ی نصرت به ما داده است. دلتان برای کسانی‌که ظاهراً با عقاید و رفتارشان به سوی آتش می‌روند، بسوزد و دلسوز آنان باشید و آنان را نصیحت نمائید و آنان را مسخره نکنید.

در پایان از ما در گذرید، الله شاهد است که همه موحدین را دوست داریم و هدفی جز اصلاح براساس منهج اسلام نداریم.

آنچه در این نوشتار آمد اگر راست و درست بود از سوی الله تعالی بوده است و خطاها و اشتباهات از سوی شیطان و نفس خودمان بوده است و از اینکه سخنی گفته باشیم خلاف قرآن و سنت بوده باشد پس پیشاپیش اظهار پشیمانی می‌نمائیم.

والله تعالى أعلم

وصلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه أجمعین

نویسنده: کومه لی رزگار بو- مترجم: اوربان موحد الکردی